

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد صانعی که رکن جهان را به سبب خفیف شب و وتد مفروق روز مزین ساخت و نعت
مرسلی که بتکرار ارکان معجزات باهرات بفاصلهٔ مربع اضداد را به ثمن هشت بهشت علم هدایت
افراخته و منقبت شجاعی که به مصرع بیساخته ذو الفقار به تزئین بیت شریعت پرداخته و شور طبل
دلاوری و جرات در مسدس شش جهت انداخته فاما بعد چنین گوید فقیر حقیر سراپا تقصیر
سید مظفر علی اسیر که این چند سطور شستت ظهور در بیان علم عروض به اصرار و استبداد
سعید ازلی برادر زاده ام سید هادی علی سلمه به بخیهٔ کلک ضراعت سلک نمودم و این رساله
را به شجرة العروض موسوم ساختم و بنای آن بر فصول و اصول و اغصان و ریاحین
و اوراق و اثمار نهادم امید از کاملان این فن و واقفان شعر و سخن آنست که اگر لغزشی رفته باشد
بذیل عاطفت بپوشند و باصلاح کوشند فصل عروض علمی است که طالبان شعر و سخن را لامحاله
حاجت بدریافتن و دانستن آن می افتد چه اگرچه موزون الطبع است بدون حصول این فن
حاوی بجملهٔ اوزان و ارکان بحور نمیتواند شد و تمیز در وزن صحیح و غیر صحیح نمیتواند کرد و نداند که کدام

بحر است و ارکان آن چیست امتیاز درمیان تقطیع حقیقی و غیر حقیقی ممکن نباشد مثلاً شعر ؎
علی آنکه یزدان علیم وسیست ٭ دو عالم دو کف کریم وسیست ٭ چنانکه بر وزن فعولن فعولن فعولن
فعول وزن حقیقی است همچنان بر وزن مفاعیل مستفعلن فاعلان وزن غیر حقیقی و هم بر وزن
فعولن مفاعیل مستفعلان وزن غیر حقیقی است پس موزون طبعان را آگاه بودن ازین علم از ضروریات
است و هرگاه ضرورت علم عروض دریافت شد شروع میکنم اول بمعنی عروض باید دانست که عروض
یکی از اسماء مکه معظمه ست که خلیل ابن احمد بصری در انجا باین علم ملهم شده و بهمان اسم موسومش
ساخته و نیز عروض بمعنی طرف و جانب باشد که ازین علم اطراف و جوانب شعر و سخن دریافت میگردد
و هم بمعنی کشف و ظهور که اوزان صحیح و غیر صحیح ازان مکشوف میشود و نیز بمعنی راه کشاده در کوه و ابرو
ستون خیمه پس چنانکه وجود اینها باعث فوائد و منافع کثیره است ازین علم نیز فواید و منافع بسیار
مرتب می شود و قول مستحسن این است که عروض بر وزن فعول باشد پس چنانکه فعول بمعنی مفعول
آمده عروض هم بمعنی معروض است یعنی معروض علیه شعر که شعر بران عرض و تقطیع کرده میشود تا موزون
از ناموزون و سنجیده از ناسنجیده جدا گردد فصل در مصطلحات عروض بدانکه شعر در لغت دانستن
و دریافتن است و باصطلاح منطقیان کلام مخیل موزون و نزد شعراء کلام موزون مقفی که بقصد
متکلم صدور یافته باشد چه انچه بے قصد در اثنای کلام و تحریر نثر موزون بر آید شعر نیست و انچه در حدیث
و قرآن موزون است مثلاً ؎ ثم اقررتم وانتم تشهدون ٭ ثم انتم هولاء تقتلون ٭ یعنی
پس اقرار کردید و شما گواهی داده اید پس از ان شما آن کسانید که قتل کردید بر وزن فاعلاتن
فاعلاتن فاعلات رمل مسدس مقصور شعر نیست که متکلم قصد موزونیت آن نکرده و بموجب آیه ما علمناه الشعر
یعنی تعلیم نکرده ایم او را یعنی پیغمبر علیه الصلواة والسلام را شعر انچه در حدیث هم موزون است همچو ؎
هل انت الا اصبع دمیت ٭ وفی سبیل الله مالقیت ٭ یعنی نیستی تو مگر انگشت که خون آلوده شدی
و در راه خدا ملاقاتی نکردی و قصه اش انکه روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله میرفتند که انگشت پای
مبارک در حال مشی بسنگے در خورد و خون آلوده شد دران حال بی اختیار این کلام بلاغت نظام

بر زبان مبارک رفت در بحر رجز تقطیع پاره اول هل انت ال مستفعلن لا اصبعن مستفعلن دمیتی
فعولن تقطیع پاره ثانی وفی سبی سفاعلن لللاہما مستفعلن لقیتی فعولن این وقتی است که بضرورت استقامت
وزن همزهٔ وصل اصبع را ساقط انسازند کما جازوا الاشعر نمیتواند شد و بعضی قافیه را هم داخل تعریف شعر نکرده اند
و سکاکی همین قول را رجحان داده و در اشعار یونانیان قافیه معتبر نبوده است چنانچه جشنوی شاعر کتابی
بزبان فارسی جمع کرده مشتمل بر اشعار غیر مقفی و آن را یونه نامه نام نهاده پس ازینجا معلوم شد که اعتبار
قافیه از فصول ذاتی شعر نیست و شعر را ده قسم است فرد رباعی غزل قصیده قطعه مثنوی
ترجیع بند ترکیب بند مستزاد مسمط

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
فرد	رباعی	غزل	قصیده	قطعه	مثنوی	ترجیع بند	ترکیب بند	مستزاد	مسمط

پس فرد آنست که دو مصرع داشته باشد و ضرور نیست که قافیه دار باشد چنانکه این
شعر صایب ه دست طمع که پیش کسی کرده دراز + پل بسته که بگذری از آبروی خویش +
و رباعی آنست که چهار مصرع باشد بر وزن معین رباعی و دران در مصرع ثالث قافیه
باشد یا نباشد مانند این مصارع رباعی اے خالق نور و نار شکرا شکرا + وی رازق مور و
مار شکرا شکرا + در هر نفسی بنعمت الوان ترا + شکرا شکرا هزار شکرا شکرا رباعی دیگر که
هر چهار مصرع او قافیه دار است لمولفه رباعی ای شاه نجف امیدوارم بنگر + آزرده ز دست روزگارم
بنگر + چشمم تر و جان بیقرارم بنگر + بنگر بنگر بحال زارم بنگر + و غزل اشعاری چند باشد بر یک وزن
و قافیه در بیت اول هر دو مصرع و در دیگر ابیات در اواخر مصارع و اشعار آن کمتر از پنج و بیشتر از
بست و پنج نباشد و حالا مدار غزل از نه بیت تا نوزده بیت است چنانکه این غزل شیخ علی حزین
علیه الرحمه غزل مردان نظر از نرگس فتان تو یابند + فیض سحر از چاک گریبان تو یابند +
عشاق جگر سوخته جمعیت دل را + در سلسلهٔ زلف پریشان تو یابند + یوسف صفتان با همه
بیباکی و شوخی + آسودگی از گوشهٔ زندان تو یابند + آن شهد گلو سوز که دلها است کبابش

شیرین دهنان از شکرستان تو یابند + هر غنچه که در پیرهن باغ و بهار است + خمیازه کش چاک
گریبان تو یابند + هر جا گذرد حرف ز خورشید قیامت + صاحب نظران چهرهٔ تابان تو یابند +
چون قفل حزین از لب افسانه کشائی + آشفته دلان حال پریشان تو یابند + قصیده نیز باسلوب
غزل بود الا و شمار اشعار زیاده از ان یعنی از شش زیاده تر از غزل و زیادتی آنرا اندازه معین نیست
و قصیده یا تمهید و تشبیب می باشد سلیم گوید قصیده اگر برم بسوی چشم اشکبار انگشت + چو ماه
نو شود آلوده غبار انگشت + ز ریشه شانه علاج است تا خم کیسی + ز بس گزیده ام از دست روزگار
انگشت + گره گشائی کار مرا هنوز کم است + بکف چو شانه اگر باشدم هزار انگشت + ز بسکه سوده ام تمام خویشتن
از تنگ + ز خاتم است مرا و دهان مار انگشت + نیافته دست من آنچنان که مرا + بکف چو شاخ چنار
است چهار انگشت + بروی آینه شد خاطرم ز دور فلک + شکسته بر سرم که بود پنجم چهار انگشت + به من کسی ننماید
ره گریز افسوس + که نیست در کف یک کس درین دیار انگشت + باین جهان ز عدم آمدن پشیمانی هست
از ان همیشه که طفل شیرخوار انگشت + الی آخره و بعد تمهید پنجاه و شش اشعار درین قصیده گفته و در
مضامین منقبت امیر المؤمنین امام المتقین یعسوب الدین علی ابن ابی طالب غالب کل غالب علیه
الصلوٰة والسلام سفته مثال قصیده بی تشبیب چنانکه عرفی علیه الرحمه در نعت سرور کائنات فخر
موجودات صلی الله علیه و آله وسلم گفته قصیده ای متن تو جان آفرینش + نعت تو زبان آفرینش
لطف تو چمن طراز امکان + خشم تو خزان آفرینش + جود تو بخشش عالم کون + علت همه آن آفرینش +
بالقمه هست تو بس تنگ + میدان دهان آفرینش + همتای تو بهترین خطابش + بی نام و نشان آفرینش
در جنب لقمیت دو عالم + مهمان و فلان آفرینش + تا گوهر فطرت تو گردید + آئین دکان آفرینش + تیزی
بگذاشت تیشه صنع + در کاوش کان آفرینش + ناشی ز هوای جلوه تو + آرخا عنان آفرینش +
دشمن شمر و ز عطایت + افلاس بنان آفرینش + اندیشه احتمال شاخت + از سوی کمان آفرینش +
مسافی میزبان جودت + عید سگان آفرینش + نظاره جبهه جسودت + وجه نهقان آفرینش +
شمشیر کمال تو نیامد + محتاج فسان آفرینش + معراج تو در هوای لاهوت + حد طیران آفرینش +

همچنین بر سی و هشت بیت قصیده را تمام کرده و قطعه هم مثل قصیده و غزل است گاهی با مطلع و گاهی
بی مطلع و از دو بیت کمتر نبود و زیادتی او را چون قصیده انتها معین نیست مثالش قطعه
خوش آن زمان که بروز جزا رسی ناگاه + در آن مقام که هر گرده را جزائی هست + نهاده تیغ بقصد
شهید خود گوئی + که دیده وا کن اگر میل خونبهائی هست + مثال قطعه با مطلع لمؤلفه قطعه
غمزه چون طرح محشر اندازد + لرزه در هفت کشور اندازد + سپر آسمان دو نیمه شود + تیغ خورشید
جوهر اندازد + نیزهٔ کهکشان بخاک افتد + دست مریخ خنجر اندازد + و مثنوی عبارت از اشعار کثیره بر یک
وزن است که هر بیت از و در دو مصرع خود قافیه جداگانه داشته باشد مثل سکندر نامه و بوستان
و مثنوی نل دمن و مثنوی غنیمت که مشهور است غنیمت گوید مثنوی بمکتب میرود طفل پریزاد +
مبارکباد مرگ نو باستاد + بر آمد بر در مکتب چند و شم + که من سیپارهٔ دل میفروشم + بگفتا پیش
آمن پیش رفتم + تکلف بر طرف از خویش رفتم + بگفتا قیمتش گفتم نگاهی + بگفتا کمترک گفتم که گاهی
وقس علی هذا و ترجیع بند غزلهای چند هم وزن و قافیهٔ هر غزل جداگانه و هر غزل بی مقطع الا
غزل آخر که آن با مقطع خواهد بود و در میان غزلیات شعری اجنبی که قافیه اش غیر
قافیه جمیع غزلها خواهد بود مکرر بعد هر غزل خواهد آمد بنحوی که در معنی باهم مربوط باشند نظیری گوید
ترجیع بند زین نگارستان که اهل آگه آئین بسته اند + چینیان در های صد بتخانه چین
بسته اند + دست این صنعت نگاران بشکند کز آب و گل + طاقها چون طاق ابروی
نگارین بسته اند + حجله سور است کارباب سعادت را در و + نو عروس کشوری هر گوشه آئین بسته اند
زیر هر نقش قدم آئینهٔ اسکندری + از نشان جبهه خانان و سلاطین بسته اند + بارگاه شاه
در روی آسمان دیگر است + کز برون پایش ماه و پروین بسته اند + خورده کاریهای
شادروان گردون سای شاه + اختران را پرده بر چشم جهان بین بسته اند + پایهٔ عرش
مرصع بر ثوابت کرده جای + بر سر عرش آسمانی گوهر آگین بسته اند + اختیار دین و دولت
افتخار عز و جاه + شاه نور الدین جهانگیر ابن اکبر بادشاه + بنده دوم شکر این سامی

که از یک جرعه صد جان تازه کرد + هر کرا بشکست از می توبه ایمان تازه کرد + ملک از حکمت گرفت
آثار گردون یافت زیب + جام بر مسند کشید آیین دوران تازه کرد + منصب هر مرد برانداز مقدار
داد + در دل مردان مجلس عیش دوران تازه کرد + هیچ شاهی این چنین مسندگهی آیین نه بست +
فیض قدسی یار شد فردوس رضوان تازه کرد + برخورد از شادی این مجلس ببالد روزگار +
همچو دهقانی که بارانش گلستان تازه کرد + خلعتی کایام بر بالای این مجلس برید + صبح وش تا روز
از نورش گریبان تازه کرد + چیست چندان گوهر رخشان نثار شاه ساخت + کز حضیض خاک
تا بالای کیوان تازه کرد + اختیار دین و دولت افتخار عز و جاه + شاه نور الدین جهانگیر ابن اکبر
بادشاه + و ترکیب بند مثل ترجیع بند است مگر همین که شعر مکرر در آن نخواهد آمد بلکه آن شعر اجنبی که
بعد هر غزل مکرر می آید آنجا تازه خواهد بود مثالش نظیری گوید ترکیب بند
دانش از روزگار بیرون شد + همه کار جهان دگرگون شد + قلم از سر شکست و حله فشاند + آستینم
ز گریه جیحون شد + سستی و بیم از اجل کز ورد + مردم دیده را جگر خون شد + این مرض کز دوا بتر گردید
وین الم کز علاج افزون شد + زندگی در دم مسیح شکست + چاره خون در دل فلاطون
شد + خواجه آن شب که عروج سخن + از زمین سوی اوج گردون شد + راه برگشتنش فرو
بستند + گرد روحی که خواست بیرون شد + خاطر از مرگ صاحب الشعرا + در سیاهی
چو لفظ و مضمون شد + شمع شبهای آشنائی مرد + نظم از مردن ثنائی مرد + بند دوم
دستم از کار رفت و افسر یاد + یوسفم در درون چاه افتاد + شمع دل مرد چون کنم خنده
شب مرگ است چون نشیمن شاد + غوطه در گریه میخورد طوفان + رستخیز آه میدهد بر باد + لوح دیر
سخن جوان است هنوز + بسفرزد دبیر و دوا داد + یکزبان از حدیث گفتن ماند + برلب
کاینات مهر افتاد + معنی در ضمیر خواجه گذشت + که لب از ذوق آن نگشاد + شکوه
چون نامه در شکن دارم + نوحه با همه سخن دارم + و مستزاد شعری باشد که آخر هر مصرع آن
فقره نثر مسجع آرند که در معنی با کلام سابق مربوط بود و شعر و نیست که معنی بیت بی او تمام

شود مثالش ابن حسام گوید مستزاد آن کیست که تقریر کند حال گدا را * در حضرت
شاهی * وز غلغل بلبل چه خبر باد صبا را * جز ناله و آهی * و مسمط آنست که چند مصاریع
بر یک وزن و قافیه مخالف خواهند بود پس اگر طاق خواهد بود مطلع هم قافیه و در بندهای
دیگر مصاریع اول هم قافیه و قافیه مصرع آخر بند متفق الی قافیه بند اول خواهد بود و اگر جفت
خواهد بود مصاریع اول هم قافیه و دو مصرع آخر بند بقافیه دیگر خواهند بود و در مصاریع مطلع هم قافیه
و در بندهای دیگر سه مصرع بیک قافیه و قافیه مصرع چهارم مطابق قافیه بند اول و عدد آن مصاریع
از سه کمتر و از ده زیاده نمی باشد بنابران مسمط را هشت قسم نموده اند مثلث مربع مخمس
مسدس مسبع مثمن متسع معشر * اگرچه امثله بسیار از کلام اساتذه ظاهر است الا برای تسهیل فهم
اینجا نیز ذکر کرده میشود مثال مثلث * ای آگاه کسی سید بیمار را * ای برده بغمزه هوش ما را * آسوخته
صد شیون اوارا * مستدوهم فریاد زنرگس سیاهست * پیچیده بشرم یک نگاهست * ...
کرده هزار مدعا را * مثال مربع * فصل بهار آمده است از پی زیب چمن * قابل نظاره شد
جلوه سرو و سمن * جانب گلشن بیا ابر صفت قطره زن * یوسف گل سینه بنگست خلق
حسن * مستدوهم زآمدن نو بهار باغ چو بتخانه شد * گشت رخ گل چو شمع باد چو پروانه شد *
پیشه بلبل کنون گفتن افسانه شد * گل ز خوشی پاره کرد پیرهن خود چو من * مثال مخمس لمؤلفه
مکن سراغ روی ما هیچ موج آب اینجا * مشو چو سبزه خوابیده مست خواب اینجا * مگر و کام
مکن هیچ آفتاب اینجا * نگاه دار سر رشته حساب اینجا * که دم شمرده زند بحر از حباب اینجا *
تپش سینه تقریر شیدا و داغ در فهرست * سیاه روی شب و چاک دامن سحر است * تلاطمی
بسیج و شناور دیپ است * زسیل حادثه صحرا و کوه در خطر است * چه پا شکسته بلی خانمان
خراب اینجا * مثال مسدس * این صبح چه صبح است که خون شد جگر من * این
صبح چه صبح است که تنگ است وطن من * تاریک بود کون و مکان در نظر من *
چون شام نماید زسیاهی سحر من * این صبح مگر صبح غم سبط رسول است * دودی زمین

تا فلک از آه بتول بست + مثال مسبع لمولفه ای باعث مرگ ناگهانے + وی دشمن دوستان
جانے + کر تیغ لطف حسن برانی + یا بهم ز تو لطف زندگانے + تا چند کنم عرق فشانے + بیما
ج خود بمهربانے + باز آ باز آ ز لن ترانے + بسدد وهم گاهی رخ خرمی ندیدم +
صد کوه الم بسی کشیدیم + از راحت عیش نا امیدم + هرچند که از جهان بریدم + هر سو که رسیدیم
دل دو بدیدم + در کوچه درد و غم رسیدیم + عشق است و بلای ناگهانے + مثال مثمن مطلع
گوید + ای شاه مصر در زنگدان چگونه + ای یوسف از جدائی اخوان چگونه + با حسن خویش
در قعر زندان چگونه + در زیر گل چشمه حیوان چگونه + ای جنت خوش بخواب پریشان
چگونه + در میان روضه رضوان چگونه + چون کاروان رفتگان دگر بیستگاه تو
محشر شتاب میکند از انتظار تو + مثال متسع لمولفه فایز باوج سدره اگر جبرئیل بود
در سیر گاه ختم رسل سلسبیل بود + قربان بر کلیم اگر رود نیل بود + در روح پاک مصاحب قد
جلیل بود + در نار اگر شد گلشن خلیل بود + در سنگ مرغ هادم اصحاب فیل بود + ایوب اگر بدرد
مصیبت علیل بود + در زیر تیغ حادثه یحیی قتیل بود + هر گوشه هر که بود خدایش کفیل بود +
بسدد وهم خورشید بر فراز فلک لاله در چمن + آئینه در دیار حلب مشک در ختن + در سنگ
لعل و گوهر نایاب در عدن + در شیشه باده شمع بفانوس انجمن + نیرنگ آب و سبزه بهار
گل و سمن + لیلی میان محمل و یوسف به پیرهن + رخسار و چشم و گوش و جبین و لب و دهن
کردم نگاه انچه با سکان چشم من + بر قدرت صانع عالم دلیل بود + مثال معشر لمولفه در کشکر
سلسله هر خبر ایم + گهه گرسنه تان وگهی تشنه ایم + گهه بر در آتشکده گریان چو کبابیم + گه خنده
مستی بلب جام شراب ایم + گهه کرم عنان در پی شه راه ثواب ایم + گهه حسب معاصی ابتر ایم + گهه
عاجز و شرمنده نیکی بجواب ایم + گهه مطلع از زیب ده لوح کتاب ایم + گو عشق کجود از دل بیدرد بر آیم
آهی کشم از مستی خود گرد به آرم + تمام شد امثله و قواعدی چند که از ان طریق موزون شدن اینها
همه اقسام معلوم گردد آنها علم عروض گویند و سبب باید دانست که مطلع شعر اول هر کلام را گویند و

و حسن مطلع بیتی که بعد مطلع واقع شود و مقطع شعری را نامند که در آن تخلص شاعر مذکور شود و او آخر
کلام واقع گردد و گاهی در وسط کلام هم می آرند و نیز معلوم گردد که عروضیان رکن اول مصراع اول بیت را
صدر نامند و رکن آخر مصراع اول بیت را عروض گویند و رکن اول مصراع دوم بیت را ابتدا نام
کنند و رکن آخر مصراع دوم بیت را ضرب خوانند و ارکان درمیان را حشو نام کنند و بیتی که دران
هشت رکن است آنرا مثمن گویند و بیتی که دران شش رکن است آنرا مسدس خوانند و این در فارسی بسیار
مستعمل است و ابیات مربع بطریق شاذ و در عربی مربع و مثلث و مثنی و موحد گفته اند و بعضی از شعرا شعر
شانزده رکنی و سی و دو رکنی آورده اند که مثالش خواهد آمد و باید دانست که خلیل ابن احمد بصری پانزده بحر
استخراج نموده طویل ۱ مدید ۲ بسیط ۳ وافر ۴ کامل ۵ رمل ۶ هزج ۷ رجز ۸ منسرح ۹ مضارع ۱۰ سریع ۱۱ خفیف ۱۲ مجتث ۱۳
مقتضب ۱۴ متقارب ۱۵ و بعد از و ابوالحسن اخفش بحر شانزدهم مسمی بمتدارک پیدا نموده و بعده متاخرین بحر
دیگر قریب جدید مشاکل استخراج نمودند چنانچه نوشته میشود انشاء الله تعالی و از جمله بحور مذکوره بعضی مسدس
الاصل است مثل سریع و خفیف و مسدسی که اصلش مثمن باشد آنرا مجزو گویند و آنچه متغیر گردد آنرا مزاحف
خوانند فصل در کیفیت تقطیع بدانکه تقطیع در لغت پاره پاره کردن است و باصطلاح اهل عروض برابر
نمودن اجزاء بیت هر بحر را با اجزاء افاعیل آن بحر بوجهی که متحرک در برابر متحرک و ساکن در برابر ساکن
آید و اختلاف حرکات را اعتباری نیست و در تقطیع حروف ملفوظه معتبر است نه مکتوبه چه بعضی حروف اند که
ملفوظ میباشند و مکتوب نمیباشند مثل الف اشباع فتحه همچو آب و واو اشباع ضمه مثل طاوس و یای اشباع
کسره چون من بیدل بر وزن مفاعیلن و حرف مدغم فیه مثل تقرب و بعضی حروف باشند که مکتوب می باشند
و ملفوظ نمی باشند مثل الف وصل چون دل از من بر وزن فعولن و واو عطف چون تو و من بر وزن
فعلن بتحریک عین و واو بیان ضمه مثل تو و دو و اشمام ضمه همچو خواب و خورد و های بیان حرکت فتحه و کسره
چون خنده و گریه و که و چه و اگر بسبب اضافت یا علامت دیگر حروف مذکوره ملفوظ شوند یا در آخر مصرع
افتند بحال خود خواهند ماند و های بیان حرکت در تقطیع بصورت یا نوشته خواهد شد و بعضی سواکن اند
که از تقطیع می افتند مثلا نون ساکن که بعد حرف مد درمیان مصرع واقع شود ساقط خواهد شد مانند

چون کنم و جان کنم و چنین روم و یا متحرک خواهند گردید مثلاً اگر دو حرف ساکن در میان مصرع بود و هم
از ینکه اولین حرف مد دوم غیر نون یا دومین نون و اولین غیر مد یا هیچکدام از ینها نبوده باشد اول
بحال خود و دوم متحرک خواهد شد مانند یار چو دامن جو و شکر گویی بر وزن فاعلن و اگر دو ساکن بعد
حرف مد در وسط مصرع باشد اول متحرک و ثانی ساقط گردد چون کار و بر کش بر وزن فاعلاتن
و در آخر مصرع ساکن آخر از تقطیع بیفتد و بس و بنای علم عروض بر سه اصول و در ارکان و زحافات
است فصل بدانکه اصول سه گانه سبب و وتد و فاصله است سبب در لغت بمعنی ریسمان و باصطلاح
کلمه دو حرفی را گویند پس اگر اول متحرک و دوم ساکن باشد سبب خفیف است چون گل و دل و اگر
هر دو متحرک باشند سبب ثقیل است چون گل زرد و دل سرخ با ضافت و هر دو سه که ها برای اظهار
حرکت است و وتد در لغت بمعنی میخ و باصطلاح کلمه سه حرفی را گویند پس اگر دو حرف اول متحرک و آخر
ساکن باشد وتد مجموع است و آنرا وتد مقرون نیز گویند چون وفا و جفا و چمن و سمن و اگر اول و
آخر متحرک و در میان ساکن باشد وتد مفروق است چون باب و تاب و لاله و ژاله که ها برای
اظهار حرکت است و فاصله در لغت بمعنی ستون و باصطلاح فاصله نیز بر دو قسم است صغری و
کبری فاصله صغری کلمه چهار حرفی را گویند سه متحرک و آخر او ساکن چون علما و فقها و فاصله کبری
کلمه پنج حرفی را نامند چهار متحرک و آخر ساکن چون شکنش و کنمش و این در فارسی کمتر آید یعنی فاعلا
را در حساب نیارند و این را از جمله اسباب و اوتاد می شمارند و صورت سبب و وتد و
فاصله در خانها این است

سبب بر دو نوع		وتد بر دو قسم		فاصله بر دو صنف	
خفیف	ثقیل	مجموع	مفروق	صغری	کبری
چون گل	چون گل زرد باضافت	چون وفا	چون باب باضافت	چون علما	چون شکنش

مثال عربی سلم از علی راس جبل سماکه ؞ مثال در فارسی چنین آورده اند که از گل حسرت
بوی زوفا نشنوم ؞ مگر درین مصراع مثال فاصله کبری درست نمی افتد چنین مثال وتد مفروق
مگر آنکه گفته شود نشنوم در مثال فاصله کبری بود و چون در فارسی توالی سه حرکت در مثال اوزان نیست
شین را ساکن کرده اند و محقق این رکن را ساکن نام نهاده و در وتد مفروق باقتضا حرکت یا بضرورت
مثال هست و بعضی از عروضیان فارسی گفته اند که سبب و وتد و فاصله هر سه بر سه قسم است
قسم سیوم سبب سبب متوسط یعنی یک حرف متحرک و دو ساکن چون کار و بار و قسم سوم وتد وتد
کثرت یعنی دو حرف متحرک و دو حرف ساکن چون نهان و عیان و قسم سیوم فاصله فاصله عظمی یعنی
پنج حرف متحرک و یک حرف ساکن چون لغلبتش لبطلبتش و مثال آن از پایه اعتبار ساقط است فصل
در بیان اغصان شجرة العروض یعنی ارکان بدانکه چون شعرای قدیم در تنها سبب و در تنها
وتد و در تنها فاصله اشعار گفتند نامطبوع افتاد مثال تنها سبب سه تا کی یارا در غم داری ؞ تا کی
بر من آری خواری ؞ بر وزن فعلن فعلن فعلن فعلن دو بار بسکون عین مثال تنها وتد سه چرا
عجب ندارم از نگارمن ؞ که بیکینه برون شد از کنارمن ؞ بر وزن مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن
دو بار مثال تنها فاصله سه چه کنم صنما دل چو دلم ستدی ؞ بکشم تو هر چه کنی ز بدی ؞ بر وزن فعلن
فعلن فعلن فعلن دو بار بتحریک عین لهذا این اسباب و اوتاد و فاصله ها را ترکیب داده اوزان ده
ارکان بر آوردند و دو از آن خماسی است فعولن فاعلن و هشت سباعی مستفعلن مفاعیلن
فاعلاتن متفاعلن مفاعلتن مفعولات فاع لاتن منفصل و مس تفع لن منفصل و در فعولن وتد مجموع
مقدم است بر سبب خفیف و در فاعلن بالعکس و در مستفعلن دو سبب خفیف مقدم است بر وتد مجموع
و در مفاعیلن بالعکس و در فاعلاتن در میان دو سبب خفیف وتد مجموع و در متفاعلن فاصله
صغری مقدم است بر وتد مجموع و در مفاعلتن بالعکس و در مفعولات دو سبب خفیف مقدم
است بر وتد مفروق و در فاع لاتن منفصل بالعکس و در مس تفع لن منفصل وتد مفروق در میان
دو سبب خفیف واقع است ؞ بانکه مس تفع لن منفصل به جز خفیف و بجهت اختصاص وارد و

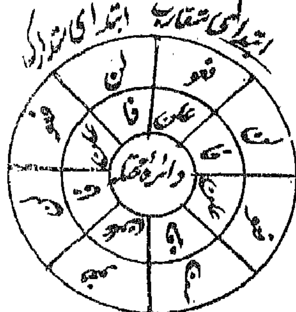
دفاع لاتن منفصل بحر مضارع وا زده واین همین طور بنظر آید و خانه ده ارکان که آنرا افاعیل و تفاعیل هم میگویند این است که نوشته میشود

فعولن	فاعلن	مستفعلن	مفاعیلن	فاعلاتن	متفاعلن	مفاعلتن	مفعولات	فاع لاتن	مس تفع لن

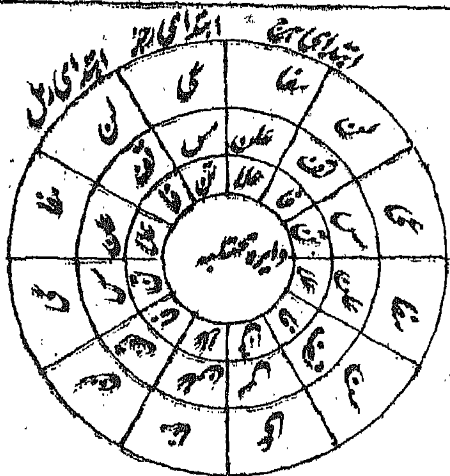
وازین ارکان نوزده بحور برآورده اند بحر در لغت دریاست و باصطلاح پاره از کلام موزون منجمله بحور هفت بحر مفرد اند که بتکرار یک رکن حاصل آیند و آن متقارب متدارک رجز هزج رمل کامل وافر است پس متقارب چهار بار فعولن و متدارک چهار بار فاعلن و رجز چهار بار مستفعلن و هزج چهار بار مفاعیلن و رمل چهار بار فاعلاتن و کامل چهار بار متفاعلن و وافر چهار بار مفاعلتن است مؤلف گوید که اگر مفعولات را هم چهار بار گرفته بوقت آخرش مثل منسرح بحری قرار میدادند ظاهرا قباحتی نبود فتامل و دوازده مرکب یعنی از دو رکن مرکب میشوند و آن طویل مدید بسیط مضارع مقتضب مجتث منسرح سریع جدید قریب خفیف مشاکل است منجمله اینها پنج بحر یعنی کامل و هم طویل مدید بسیط و وافر و رجز را فارسیان مثمن کرده اند و سه بحر جدید قریب مشاکل موضوع عجم و مسدس الاصل اند و یازده بحر مشترک اند در میان عرب و عجم و دران دو بحر سریع خفیف مسدس اند باقی مثمن و عروضیان برای تسهیل بحور نوزده گانه دوایر برآورده اند و هر دایره را اسمی نهاده چنانچه متقارب و متدارک از یک دایره اند مثلا فعولن را چهار بار بر خط دایره نویسی پس اگر از فعو شروع کنی فعولن فعولن فعولن فعولن چهار بار باشد و آن بحر متقارب است و اگر از لن آغاز کنی ولن فعولن فعولن فعولن فعو گوئے بر وزن فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن چهار بار باشد و آن بحر متدارک است و نام این دایره متفقه نهاده اند و وجه تسمیه عدم اختلاف است از حیثیت ارکان و بحر هزج و رجز و رمل از یک دائره اند مثلا چهار بار مفاعیلن را بر خط دایره نویسی اگر از مفا شروع سازی مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن چهار بار میشود و آن بحر هزج است و اگر از عیلن آغاز نمائی و گوئی عیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفا

بر وزن مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن چهار بار باشد و آن بحر رجز است و اگر از لن بخوانی لن
مفاعی لن مفاعی لن مفاعی لن مفاعی بر وزن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن چهار
بار باشد و آن بحر رمل است و این دائره را مجتلبه خوانند بجهت جلب ارکان از همدگر و بحر کامل
و وافر از یک دایره است مثلاً چهار بار متفاعلن را بر خط دایره نویسی اگر از متفا ابتدا کنی
متفاعلن متفاعلن متفاعلن متفاعلن چهار بار باشد و آن بحر کامل است و اگر از علن بخوانی
علن متفاعلن متفاعلن متفاعلن متفا بر وزن مفاعلتن مفاعلتن مفاعلتن مفاعلتن چهار
بار باشد و آن بحر وافر است و نام این دایره موتلفه نهاده اند بجهت اتفاق و ائتلاف ارکان که هر دو
سباعی است تمام شد بیان بحور مفرد اکنون بیان بحور مرکب است که طویل مدید بسیط از یک دایره اند
مثلاً فعولن مفاعیلن را دو بار بر خط دایره نویسی اگر از فعولن شروع کنی فعولن مفاعیلن فعولن
مفاعیلن گردد و آن بحر طویل است و اگر از لن فعولن آغاز کنی لن مفاعیلن فعولن مفاعیلن
فعو که بر وزن فاعلاتن فاعلن فاعلاتن فاعلن است و آن بحر مدید است و اگر از عی ابتدا کنی
و بگوئی که عی لن فعولن مفاعی لن فعولن مفا بر وزن مستفعلن فاعلن مستفعلن فاعلن باشد و
آن بحر بسیط است و این دایره را مختلفه نامند بجهت اختلاف ارکان که بعضی خماسی و بعضی سباعی اند
و مضارع و مقتضب و مجتث و منسرح این چهار بحر از یک دایره است مثلاً مفاعیلن فاعلات را که مرکب
اند دو بار علاحده علاحده بر خط دایره نویسی اگر از میم شروع کنی مفاعیل فاعلات مفاعیل فاعلات
باشد و آن بحر مضارع مقصور است و وزن سالم آن مفاعیلن فاع لاتن مفاعیلن فاع لاتن
است و فاع لاتن در مضارع منفصل است و اگر از عی آغاز کنی و گوئی عیل فاع لات مفاعیل
فاع لات مفا بر وزن فاعلات مفتعلن فاعلات مفتعلن باشد و آن بحر مقتضب مطوی است و رکن
سالم آن مفعولات مستفعلن مفعولات مستفعلن است و اگر از لام آغاز کنی ل فاعلات مفاعی ل فاعلات
مفاعی بر وزن مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلاتن باشد و آن بحر مجتث مخبون است و رکن
سالم آن مس تفع لن فاعلاتن مس تفع لن فاعلاتن است و مس تفع لن در بحر مجتث منفصل است

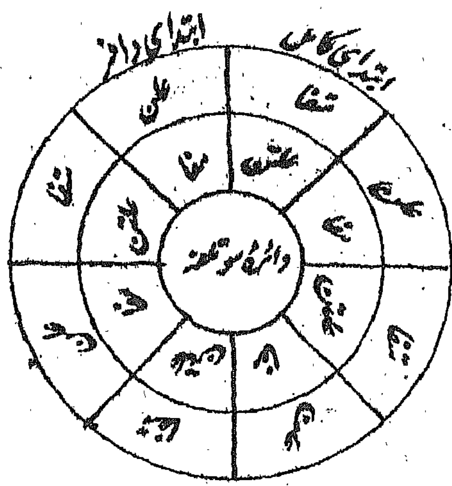
واگر از لا که در فاع لات است شروع کنی و گویی لات مفاعیل فاع لات مفاعیل فاع بر وزن
مفتعلن فاعلات مفتعلن فاعلات باشد و آن ارکان بحر منسرح مطوی است و ارکان سالم
آن مستفعلن مفعولات مستفعلن مفعولات است و این دائره را مشتبهه نام کردند جهت اشتباه
فاع لاتن و مس تفع لن منفصل با فاعلاتن و مستفعلن متصل در بحور سریع و خفیف و جدید و قریب و
مشاکل که این هر پنج بحر مسدس الاصل است از یک دائره بر می آید مثلاً مفتعلن مفتعلن فاعلات
را بر خط دائره نویسی و از همین آغاز کنی سریع مطوی باشد و ارکان سالم آن مستفعلن مستفعلن مف
عولات است اگر از تا شروع کنی و گویی تعلن مفتعلن فاعلات مف بر وزن فعلاتن فعلاتن
مفاعلن باشد و آن بحر جدید مخبون است و ارکان سالم آن فاعلاتن فاعلاتن مستفعلن است
و اگر از عین ابتدا نمایی و گویی علن مفتعلن فاعلات مفت بر وزن مفاعیل مفاعیل فاعلات باشد
و آن بحر قریب مقصور است و ارکان سالم آن مفاعیلن مفاعیلن فاعلاتن است و اگر از تا
مفتعلن که تای ثانی است ابتدا نمایی و گویی تعلن فاعلات مفتعلن مف بر وزن فعلاتن مفاعلن فعلاتن
باشد و آن بحر خفیف مخبون است و ارکان سالم آن فاعلاتن مس تفع لن فاعلاتن است
و مس تفع لن در بحر خفیف منفصل است و اینجا فرق در میان مستفعلن و فاعلاتن متصل
و منفصل دریافت می شود فتامل و اگر از لا که در فاعلات است ابتدا کنی و گویی لات مفتعلن
مفتعلن فاع بر وزن فاعلات مفاعیل مفاعیل باشد و آن بحر مشاکل مقصور است و ارکان
سالم آن فاعلاتن مفاعیلن مفاعیلن است و این دایره را منتزعه گویند به سبب انتزاع ارکان از یکدیگر تمام شد
هر شش دائره نوزده بحر که نوشته میشود متقارب سالم فعولن فعولن فعولن فعولن متدارک سالم فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن



بحر ہزج سالم مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن بحر رجز سالم مستفعلن مستفعلن مستفعلن
مستفعلن بحر رمل سالم فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن +



بحر کامل سالم متفاعلن متفاعلن متفاعلن متفاعلن بحر وافر
سالم مفاعلتن مفاعلتن مفاعلتن مفاعلتن



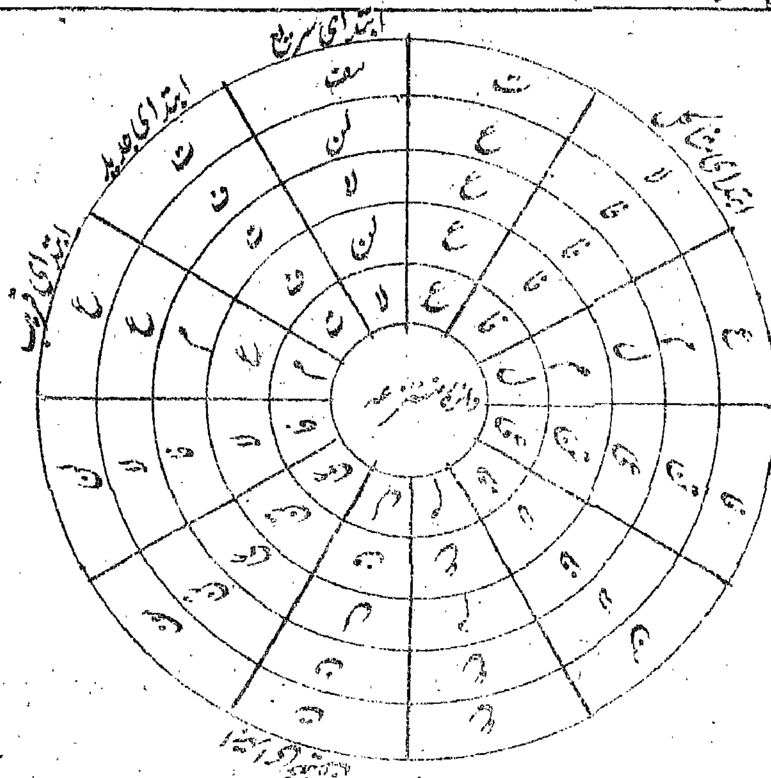
بحر طویل سالم فعولن مفاعیلن فعولن مفاعیلن بحر مدید سالم فاعلاتن
فاعلن فاعلاتن فاعلن بحر بسیط سالم مستفعلن فاعلن مستفعلن فاعلن

ابتدای طویل
ابتدای مدید
ابتدای بسیط

مضارع مقصور مفاعیل فاعلات مفاعیل فاعلات مقتضب مطوی فاعلات مفتعلن فاعلات
مفتعلن مجتث مخبون مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلاتن منسرح مطوی مفتعلن فاعلات مفتعلن فاعلات

ابتدای مضارع
ابتدای مقتضب
ابتدای مجتث

سریع مطوی مفتعلن مفتعلن فاعلات جدید مخبون فعلاتن
فعلاتن مفاعلن قریب مقصور مفاعیل مفاعیل فاعلات
خفیف مخبون فعلاتن مفاعلن فعلاتن مشاکل مقصور فاعلات
مفاعیل مفاعیل



موافق گویند برای یاد داشت شاگردان بحور شعر کسی که یاد داند تقسیم میشود شرح اشارات
آن سه مس رج علا رم عیل هز وافر لتن کامل تقا + فع عیل طو رک فاعلن پس با مس
وند با علا مفعول و مس مس رج یش مح ومق لبث مش سریع + مس ور علا خف عیل مج فع
رب علا و عیل قا قوله مس رج از مس مراد مستفعلن و از رج مراد رجز یعنی چهار بار مستفعلن
بحر رجز است قوله علا رم از علا مراد فاعلاتن و از رم مراد رمل یعنی چهار بار فاعلاتن رمل است
قوله عیل هز از عیل مراد فاعلن و از هز مراد هزج یعنی چهار بار مفاعیلن هزج است قوله وافر لتن
از لتن مراد مفاعلتن پس چهار بار مفاعلتن وافر است قوله کامل تقا از تقا مراد متفاعلن پس
چهار بار متفاعلن بحر کامل است قوله فع عیل طو از فع مراد فعولن و از عیل مراد مفاعیلن و از طو
مراد طویل پس فعولن مفاعیلن دو بار طویل است قوله رک فاعلن از رک مراد متدارک پس فاعلن
چهار بار متدارک است قوله بس با مس از بس مراد بسیط و از مس مراد مستفعلن یعنی فاعلن با
مستفعلن بسیط است ای مستفعلن فاعلن را دو بار بحر بسیط باید شمرد قوله ند با علا از ند مراد

مدید است و از علا مراد فاعلاتن پس فاعلاتن با فاعلن دو بار بحر مدید است قوله مفعول و مس منسرح
از مفعول مراد مفعولات و از مس مراد مستفعلن یعنی مستفعلن مفعولات دو بار بحر منسرح است قوله
پیش و دو مق از مق مراد مقتضب یعنی مفعولات پیش از مستفعلن دو بار مقتضب است قوله بعد از سری
از سری مراد سریع یعنی مفعولات بعد از دو مستفعلن سریع مسدس است قوله مس و علا خف از
خف مراد خفیف و از مس مستفعلن و از علا فاعلاتن پس مستفعلن در میان دو فاعلاتن خفیف
مسدس است قوله قبل مج از مج مراد مجتث یعنی مس تفع لن قبل دو فاعلاتن مجتث مسدس است
قوله فع رب از فع مراد فعولن و از رب مراد متقارب یعنی فعولن چهار بار متقارب است قوله علا و عیل
ضا از علا مراد فاعلاتن و از عیل مراد مفاعیلن و از ضا مراد مضارع یعنی مفاعیلن فاع لاتن مفاعیلن
مضارع مسدس است تمام شد اسامی بحور شانزده گانه مندرجه هر دو شعر مذکور فصل در بیان
رباعی شجرة العروض یعنی زحافات بدانکه هر بحری که ارکانش سالم بحسب وضع و اصلی باشد آنرا سالم
گویند و در صورت تغییر مزاحف خوانند و مدار تغییرات بر سه قسم است نقصان یا زیادت حروف یا به
تسکین متحرکی و در تحقیق معنی لفظ زحاف آنست که چون چند تیر کج افتاده یا دور افتاده است از نشانه بسبب این تغییرات
که در ارکان راه می یابند گویا بحرهای مزاحف نیز از اصل خود دور می افتند لهذا این تغییرات را زحاف
و ارکان متغیر را مزاحف نامیده اند و جمع زحاف ازاحیف و زحافات است و تیری را که از نشانه دور افتد
اهل عرب آنرا سهم المزاحف گویند اکنون زحافات که در رسایل مندرج است
و زحافهای شعر معانی لغوی و اصطلاحی آنها با مراعات حروف تهجی نوشته میشود که برای ناظران آسان باشد

نام زحاف	معنی لغوی	معنی اصطلاحی اهل عروض
اضمار بالکسر	لاغر کردن اسپ	ساکن کردن تا متفاعلن که متفاعلن بسکون تا ماند بجایش مستفعلن آرند و این مختص بحر کامل است و قاعده است که چون از تغییر لفظ غیر مانوس ماند بجایش لفظ مانوس نهند بر جا این ملحوظ باید داشت
اذاله بالکسر	دامن ازار کشیدن	زیاده کردن الف در وتد مجموع آخر رکن پیش از ساکن چنانکه از متفاعلن

		مفاعلان وازفاعلن فاعلان وازمستفعلن مستفعلان واین در صدر و ابتدا ممنوع و در حشو کمتر و در عروض و ضرب بیشتر است
بتر بالفتح	بریدن دم	اجتماع ثلم و حذف در فعولن و اجتماع قطع و حذف هم میتواند شد و اجتماع قطع و حذف در فاعلاتن و اجتماع خرم و جب در مفاعیلن چنانکه از فعولن فع بدل از عو در صورت اول و بلابدل در صورت ثانی و از فاعلاتن فعلن بدل از فاعل و از مفاعیلن فع بدل از فا آرند.
بری	بیزار و علاحده شدن	رکنی که در معاقبه سالم ماند یعنی باوجود جواز معاقبه و حذف یکی هر دو ساکن را سالم دارند و رکن مشتمل آن دو ساکن را بری خوانند از جهت برائتش از حذف مذکور
تشعیث	پراگنده کردن	انداختن یکی از دو متحرک در وتد مجموع چنانکه از فاعلاتن مفعولن میگردد بدل از فاعلاتن خواه فالاتن و زجاج گوید که تشعیث در فاعلاتن به خبن و تسکین عین است و درینصورت مفعولن بدل از فعلاتن باشد این اکثر در آخر مصرعها افتد
تسبیغ [illegible]	تمام کردن	افزودن الف در سبب خفیف آخر رکن چنانکه از مفاعیلن مفاعیلان و از فاعلاتن فاعلاتان منقول بفاعلیان بدو یا واز فعولن فعولان میگردد و این رکن در آخر مصرعها افتد
ترفیل	بزرگ کردن دامن گشادن	بر وتد مجموع که در عروض و ضرب باشد سبب خفیف زیاده کردن چنانکه از مستفعلن مستفعلاتن و از متفاعلن متفاعلاتن میگردد
تخنیق [illegible]	خفه کردن گلو	قایم مقام خرم و در اشعار عرب در ابتدای شعر خرم را روا نداشته اند و فارسیان در جمیع اجزای بیت روا داشته اند پس چون مفاعیلن از خرم مفعولن شود اگر در اول مصراع بود آنرا اخرم خواهند گفت و باقی در جمیع اجزا مخنق و این تفسیر تخنیق از محمد بن قیس

[illegible] ساقط کردن [illegible] از آخر رکن [illegible] ساقط کنند [illegible] ساکن [illegible] در اول رکن [illegible] مفاعیلن [illegible] معاقبه [illegible] ساقط کردن [illegible] ساکن کردن [illegible]

اصطلاح	معنی لغوی	تعریف
بمعنی جمع ضبیط ...		مروی است واز تفسیر بلا تقشبند معلوم مے شود که غنیه خرم است
تسکین	ساکن کردن	ساکن کردن حرف اوسط از سه متحرک متوالی چه فارسیان گویان هر کجا که سه حرف متحرک متوالی افتد تسکین وسط روا دارند و فعلن مکسور العین را با فعلن ساکن العین باهم بیامیزند الا در آنجا که مانعی باشد از اختلاف در وزن والبطال نظام وتوهم نشود که در رمضان و خفقان تسکین وسط جایز است آری جای که در لغت آمده باشد مثل حیوان البته جایز است +
ثلم بالفتح	رخنه کردن	انداختن حرف اول از رکن فعولن که بدل عولن فعلن بسکون عین می آید واین خرم تنها که در فعولن شده به ثلم موسوم است
ثرم بالفتح	دندان پیشین شکستن ... آمده است	اجتماع خرم وقبض در فعولن چون نون حرف پنجم از قبض وفا از خرم دور شد عول ماند فاع خواه فعل بجایش آمد واین را ثرم گویند
جدع بدال مهمله ...	بینی وگوش ودست بریدن	اسقاط هر دو سبب خفیف از مفعولات واسکان تا چون لات ماند فاع بجایش آرند ومجدوع گویند
جثم بالضم	سینه بر زمین نهادن مرد در جنگ	اجتماع خرم وعقل در مفاعلتن چون حرف پنجم از عقل وحرف اول از خرم ساقط شد فاعتن ماند فاعلن بجایش آمد واین را اجثم گویند
جب بالفتح والتشدید	خصی کردن	دور کردن هر دو سبب خفیف از رکن آخر مفاعیلن چون مفا ماند فعل بفتح عین بجایش آرند ومجبوب گویند
حذف بالفتح	انداختن	ساقط کردن سبب خفیف از آخر رکن چنانکه از فعولن فعل واز فاعلاتن

		فاعلن و از مفاعیلن فعولن میگردد و این زحاف خصوصیت برکنی ندارد
جحف بالفتح	ناقص کردن	فاعلاتن را خبن کرده فعلا که فاصله است فرو گذاشته فع بجای تن آورده مجحوف گویند
حذذ بحاء مهمله و تشدید ذال معجمه	بریدن	اسقاط وتد مجموع از آخر رکن چنانکه از مستفعلن فعلن بسکون عین و از فاعلن فع و از متفاعلن فعلن بتحریک عین ماند
خبن بالفتح	نوردیدن دامن و دوختن آن	اسقاط حرف دوم سبب خفیف در اول رکن چنانکه از فاعلن فعلن بکسر عین و از فاعلاتن فعلاتن و از مستفعلن مفاعلن و از مفعولات فعولات خواه مفاعیل و از مس تفع لن منفصل نیز مفاعلن میگردد و در فاع لاتن منفصل خبن نمی آید بهر سبب که ازین ها خالی است مخبون نمی آید
خزل بالفتح	بریده شدن	اجتماع اضمار و طی چنانچه از متفاعلن اولا باضمار تا ساکن شد بعده بطی الف که حرف چهارم است ساقط گردید متفعلن شد مفتعلن بجایش آمد و این مختص بهمین رکن و این رکن هم مختص ببحر کامل است
خبل بالفتح	فاسد کردن عضو	اجتماع خبن و طی در مستفعلن و مفعولات چون از خبن حرف دوم و از طی حرف چهارم ساقط شد متعلن و معلات ماند فعلتن و فعلات بجایش آوردند
خرم بالفتح و راء مهمله	شگافتن بینی	اسقاط حرف اول از وتد مجموع که در اول رکن آید و این تغییر اگر در مفاعیلن پیدا آید و مفعولن بدل مفاعیلن آرند اخرم گویند و الا در هر موضعی لقب خاص است چنانکه از زحافات دیگر ظاهر خواهد شد
خزم بالفتح و زاء معجمه	[illegible] بینی شتر [illegible] کردن	یک حرف یا دو یا سه یا چهار حرف زیاده کردن در اول مصراع که در تقطیع شمار نکنند و این مخصوص اشعار عرب است و در فارسی هم شعرا یک حرف آورده اند استعمال متاخرین نیست

طی اسقاط حرف چهارم [illegible]

نام	معنی	تعریف
خرب بالفتح	شگافتن هر دو گوش	اجتماع خرم و کف در مفاعیلن چون حرف هفتم از کف و حرف اول از خرم ساقط شد فاعیل بضم لام ماند مفعول بجایش آمد و این را اخرب نام کنند و رکن را که اخرب گویند شاید باین معنی باشد که گویا هر دو طرف او را یافته است
خلع بالفتح	بیرون کردن جامه	اجتماع خبن و قطع چون مستفعلن را خبن کنند متفعلن شود و بعد از متفعلن به قطع فعولن منقول از متفعل گردد و چون در فاعلن این هر دو عمل کنند فعل بفتح عین گردد +
درس بالفتح	کهنه شدن	افتادن دو حرکت و یکحرف از وتد و باقی ماندن دو ساکن در فعلا مخبون محذوف که فاع ماند
ربع بالفتح	چهار شدن	اجتماع خبن و حذف و قطع در فاعلاتن یعنی حذف شدن الف فا از خبن و تن از حذف و الف علا و اسکان ما قبلش از قطع پس فعل بتحریک عین ساند +
رفع بالفتح	بر داشتن	اسقاط یک سبب خفیف از جزوی که در اول او دو سبب خفیف باشد چنانچه از مستفعلن فاعلن بدل از تفعلن و از مفعولات فعول بدل از عولات ماند
زلل بفتحتین	بی گوشت بودن ران	اجتماع خرم و هتم چون از مفاعیلن میم از خرم و لن و یا با حرکت ما قبل از هتم دور شد فاع ماند این را ازل گویند + +
سلخ بالفتح	پوست کشیدن	اسقاط هر دو سبب خفیف آخر فاعلاتن مستفعل و ساکن کردن عین متحرک چون فاع را از فاعلاتن کشیدند مسلوخ نام کردند
شتر بالفتح	برگردیدن پلک چشم	اجتماع خرم و قبض در مفاعیلن چون حرف پنجم از قبض و حرف اول از خرم ساقط گردید فاعلن ماند و این را اشتر نامند

اصطلاح	معنی	تعریف
شکل بالفتح	پای چارپایه بر رسن بستن	اجتماع خبن و کف در مستفعلن و فاعلاتن چون حرف دوم از خبن و حرف هفتم از کف ساقط شد مفاعل و فعلات بالضم حاصل گردید
صدر	بالا نشستن	رکنی که بمعاقبه مخبون شود در فاعلاتن فاعلاتن که فاعلاتن فعلاتن ماند زیرا که این سقوط در سبب صدر رکن واقع میشود +
صلم بالفتح	گوش از بن بریدن	اسقاط وتد مفروق از آخر رکن مفعولات چون مفعو ماند فعلن بجایش آرند صلم گویند +
طی	نوردیدن	اسقاط حرف چهارم از دو سبب خفیف یعنی فاصله اول رکن چنانکه از مستفعلن مفتعلن و از مفعولات فاعلات میشود و در مس[illegible] لن مفتعلن طی نحو آید و در بحر کامل بشرط اضمار روا این زحاف مخصوص است بر کنی [illegible]
طمس بالفتح	محو کردن	اسقاط عین [illegible] یا هر دو سبب خفیف از فاع لاتن مستفعل چنانکه علاتن از فاع لاتن و در شد فاع فع بجایش آورند
طرفین	دو طرف	رکنی که مشکول شود بمعاقبه زیرا که حذف در هر دو طرف رکن واقع شود مثل فاعلاتن فعلات فاعلاتن +
عصب بالفتح علیه [illegible] و سکون صاد مهمله	[illegible] کردن [illegible]	ساکن کردن لام مفاعلتن که بجایش مفاعیلن بجهت آنکه [illegible] آرند و این مختص بحر وافر است +
عضب به ضاد	شکستن شاخ گوسفند	آمدن خرم تنها در مفاعلتن چون حرف اول ساقط شد فاعلتن ماند مفتعلن بجایش آورند و این را اعضب نامیدند
عقل بالفتح	بستن	اسقاط لام متحرک از مفاعلتن که مفاعلن بدل از مفاعلتن می آید و این مختص به بحر وافر است و این صورت اجتماع عصب و قبض است
عقص بالفتح	پیچیدن گیسوی کلاله	اجتماع خرم و نقص در مفاعلتن چون حرف اول ساقط و حرف

نقص اجتماع عصب و کف چون از مفاعلتن لام از عصب ساکن شد و نون از کف افتاد مفاعلت ماند مفاعیل بجایش آرند و این مختص بحر وافر است

اصطلاح	معنی	شرح
		پنجم ساکن از نقص شد و حرف اول از خرم ساقط گردید تا علت مانند مفعول بضم لام بجایش آمد و این را عقص گویند
عرج بالتحتین	لنگ شدن	حذف حرکت دوم وتد مجموع در مستفعلن که مفعول بمفعولان بسکون دو حاجت گفتن مقطوع ندارد خواه مسبغ نمی ماند
عجز بالفتح و بهر سه حرکت آمده	ناتوانی	رکنی که بمعاقبه مکفوف شود در فاعلاتن فاعلاتن که فاعلات فاعلاتن ماند زیرا که این حذف در سبب و آخر کلمه واقع شده
قبض	گرفتن	اسقاط حرف پنجم ساکن از مفاعیلن و فعولن که مفاعلن و فعول بضم لام سے ماند
قطع	بریدن	اسقاط حرف آخر وتد مجموع و اسکان ماقبلش چنانچه از مستفعلن مفعولن و از متفاعلن فعلاتن و از فاعلن فعلن بسکون عین حاصل آید و قطع در فاعلاتن اسقاط سبب خفیف آخر و از وتد مجموع هم سقوط حرف ساکن و اسکان ماقبلش است که فعلن ماند بقول میر شمس الدین فقیر در حدائق البلاغة ورنه از فاعلاتن فعلن بحذف و قطع حاصل آید
قطف بالفتح و طاء مهمله	بریدن خوشه	اجتماع عصب و حذف در مفاعلتن یعنی اسقاط سبب خفیف از آخر و اسکان ماقبلش که فعولن بدل از مفاعیل می آید و این مختص ببحر وافر است
قصر	کوتاه کردن	اسقاط حرف ساکن از سبب خفیف آخر رکن و اسکان ماقبلش چنانچه از فاعلاتن فاعلات بسکون تا و از فعولن فعول و از مفاعیلن مفاعیل بوقف لام ماند و این زحاف خصوصیت برکنی ندارد
نقص بالفتح و صاد مهمله	شکستگی دندان	اجتماع خرم و عصب بصاد مهمله در مفاعلتن چون حرف پنجم از عصب ساکن شد و حرف اول از خرم ساقط شد فاعلتن شد بدلش مفعولن آمد

کسف بالفتح	بریدن پاشنهٔ شتر	سقوط حرف هفتم از مفعولات که مفعولا ماند مفعولن بجایش آرند و این مخصوص اجتماع وقف و کسف است
کف	بازو اشتر	انداختن حرف هفتم ساکن از مفاعیلن و فاعلاتن متصل و مستفعلن منفصل که مفاعیلُ و فاعلاتُ و از مس تفع لن مستفعلُ پس تفعلُ مس ماند و این زحاف خصوصیت بر کنی ندارد
معاقبه	از پی یکدیگر آمدن	دو سبب خفیف را در شعری که مجتمع باشند از زحاف سلامت داشتن جواز آیا یکی از انها را وجوباً و ساکن دیگر را اسقاط کردن چنین یا بطی و بخیر آن در مستفعلن و مفاعیلن از روی وضع و در متفاعلن و مفاعلتن از روی زحاف اضمار و عصب و در فاعلاتن فاعلاتن از روی اتصال دو رکن مثلاً هر دو را سلامت داشتن فاعلاتن فا گوئی یا نون سبب اول را حذف کرده فاعلات فا گوئی یا الف سبب ثانی را دور کرده تن فعلاتن خوانی این هر سه صورت متغیر بمعاقبه است و جایز نیست که ت ف گوئی تفعلا بحذف حرف دوم هر دو سبب متغیر لفاعلات کبر یا سبب شود و عروضیان این را تقبیل می‌خوانند
مراقبه	با یکدیگر نگهبانی کردن	معاً حذف نکردن دو سبب خفیف و اسقاط یکی لا بعینه از مفاعیلن و مفعولات و مستفعلن را گویند در مشاکل و قریب و جدید مراقبه لازم است و در سریع و منسرح غالب و به بحر خفیف مراقبه جایز
مکانفه	قرار گرفتن یکدیگر را	در سریع و منسرح و بسیط و رجز سه حال جایز داشتن است یعنی در این بحور جایز است که هر دو سبب خفیف را معاً سلامت دارند یا معاً حذف کنند یا یکی را سلامت دارند و یکی را ساقط کنند
نقص بالفتح	کم کردن	اجتماع عصب و کف چون از مفاعلتن لام از عصب ساکن شد

سلم و قف ساکن کردن تاء مفعولات [illegible] نیست ۱۲

		ونون از رکن افتاد در مفاعلت مانند مفاعیل بجایش آمد واین مختص به بحر وافر است +
نحر بالفتح	گلو بریدن	اسقاط هر دو سبب خفیف و تا از مفعولات چون لا ماند فع بجایش آرند و منحور گویند +
دقعو بالفتح	گردن شکستن	اسقاط حرف دوم متحرک از متفاعلن که مفاعلن شود واین مختص به بحر کامل است این صورت جمع اضمار و خبن است +
وقف بالفتح	استادن	ساکن کردن تا از مفعولات که بجایش مفعولان آرند پس در هر بحری که این رکن نیست این موقوف نیست +
ثتم بالفتح	دندان از بن شکستن	اجتماع حذف و قصر در رکن مفاعیلن چون از مفاعیلن لن از حذف دیا با حرکت ما قبل از قصر افتاد مفاع ماند فعول بجای او آمد

فصل در بیان اوراق شجرة العروض یعنی فروع افاعیل که از تغیرات حاصل آید چون هیچ وزن از این فروع خالی نبود برای تسهیل در خانه ها مرقوم میگردد

فروع فعولن که در رکن سالم استقرا یافته هشت اند

فعول بفتح لام مقبوض	فعول بسکون لام مقصور	فعل بسکون لام محذوف	فعل بسکون عین اثلم
فع بجذف و قطع ابتر	فاع اثرم	فعولان مسبغ	فعلان اثلم مسبغ

	فروع فاعلن که در رکن سالم استقرا یافته هشت اند		
فعلن بکسر عین مخبون	فعلن بسکون عین مقطوع هم مخبون مسکن هم توان خواند کما فی المعیار	فعل بفتح عین مخبون مقطوع	فع احذ
فاعلان مذال	فعلان بتحریک عین مخبون مذال	فعلان بسکون عین مقطوع مذال	فاعلاتن مرفل

	فروع مستفعلن که رکن سالم رجز است هفده اند [۱۷]		
مفاعلن مخبون	مستعلن مطوی	مفعولن مقطوع	فعلن بسکون عین احذ
فعولن مخلع	فعلاتن بفتح عین و لام مجبول	فاعلن مرفوع	فاع احذ مقصور
فع احذ محذوف	مستفعلان مذال	مفاعلان مخبون مذال	مفتعلان مطوی مذال
فاعلان مرفوع مذال	فعلتان مجبول مذال	مستفعلاتن مرفل	مفعولان اعرج که در رجز و بسیط آید
مفعولان مطوی مسکن مذال که در رجز و سریع و منسرح آید			
	فروع مفاعیلن که رکن سالم هزج است شانزده اند		
مفاعلن مقبوض	مفاعیل بضم لام مکفوف	مفعولن اخرم با اول مصرع دار المخنق	مفعول بضم لام اخرب
مفعولن بسکون لام مخنق مقصور	فاعلن اشتر	مفعولن محذوف	مفاعیل بوقف لام مقصور
فعولن بضم لام اهتم	فعل بفتح عین مجبوب	فاع ازل	فع ابتر
مفاعیلان مسبغ	مفاعلان مقبوض مذال	مفعولان اخرم مسبغ خواه مخنق مسبغ	فاعلان اشتر مذال
	فروع فاعلاتن که رکن سالم رمل است شانزده اند		
فعلاتن بکسر عین مخبون	فاعلات بضم تا مکفوف	مفعولن مشعث	فاعلات بسکون تا مقصور که منقول بفاعلان هم میشود

فعلن بکسر عین مجنون محذوف بعد نقل از فعلا	فعلات بکسر عین وضم تا مشکول	فاعلن محذوف	فعل بفتحتین مربوع
فع مجحوف	فاع مجحوف مسبغ	فعلان بکسر عین مخبون مقصور	فعلن بسکون عین ابتر و بعضی شعث محذوف گفته اند
فاعلیان مسبغ منقول از فاعلاتان	مفعولان مشعث مسبغ	فعلان بسکون عین ابتر مسبغ	فعلیان مخبون مسبغ
	فروع متفاعلن که رکن سالم کامل است پانزده اند ۱۵		
مستفعلن مضمر	متفعلن مخزول	مفاعلن موقوص	فعلاتن مقطوع
مفعولن مضمر مقطوع	فعلن بکسور العین نه بسبب حذف وتد	فعلن بسکون عین مضمر احذ	متفاعلان مذال
مستفعلان مضمر مذال	مفتعلان مخزول مذال	متفاعلاتن مرفل	مفتعلاتن مخزول مرفل
مفاعلان موقوص مذال	مستفعلاتن مضمر مرفل	مفاعلاتن موقوص مرفل	
	فروع مفاعلتن که رکن سالم وافر است هشت اند ۸		
مفاعیلن معصوب	مفاعلن معصوب مقبوض که آنرا معقول خوانند	مفاعیل منقوص	مفعولن مقطوف

مفتعلن عین بضم با و مجبوب	مفعولن اقصم	فاعلن اجم	مفعول اعقص
	فروع مفعولات چهارده اند		
مفاعیل بضم لام مجنون	مفاعیل بوقف لام مجبون موقوف	فاعلات بضم تا مطوی	فاعلات بوقف تا مطوی موقوف
فعلات بفتح عین بضم تا مخبول یعنی اجتماع طی و خبن وسطے	فعلات بوقف تا مخبول موقوف	مفعولان موقوف	مفعولن مکسوف
فاعلن مطوی مکسوف	فعولن مخبون مکسوف	فعلن بسکون عین اصلم	مفعول بضم لام مرفوع
فاع مجدوع	فع منحور	+	+
	فروع فاع لاتن منفصل که به بحر منسرح اختصاص دارند شش اند		
فاع لات مکفوف	فاعلات بسکون تا مقصور	فاع لن محذوف	فعلن بسکون عین مجحوف و مقصور چه از حذف و قصر فاعل ماند
فاع لیان مسبغ	فاع مسلوخ	فع مطموس	+
	فروع مس تفع لن منفصل چهار اند و به بحر خفیف و مجتث و مقتضب اختصاص دارند		
مفاع لن مخبون	فعولن مخبون مقصور	مستفعلن بضم لام مکفوف	مفاعل بضم لام مشکول یعنی اجتماع خبن و کف

فصل در بیان اشعار شجرة العروض یعنی اوزان بحور و زحافات آنها بدانکه بجمله نوزده بحور است پنج بحر یعنی طویل و مدید و بسیط و وافر و کامل مخصوص شعرای عرب اند و در فارسی و ترکی کمتر الا چون فارسیان کامل و وافر را که مسدس اند مثمن کرده اشعار گفته بسطبوع طبایع افتاد و سه بحر خاصه اهل عجم و آن جدید و قریب و مشاکل است و باقی یازده بحور یعنی هزج و رجز و رمل و منسرح و مضارع و مقتضب و مجتث و سریع و خفیف و متقارب و متدارک مشترک اند در میان عرب و عجم و اینجا ایراد قاعده ضرور است که بعضی اوزان زحافات بحور از یکدیگر مشتبه میشوند پس ارکان هر بحر که آسان تر و بی نقل حاصل شود آنرا از همان بحر اعتبار باید کرد مثلاً مفاعلن سه بار بحر هزج مسدس مقبوض است و هم رکن مفاعلن از مستفعلن مخبون و این بحر رجز مسدس مخبون است مگر مفاعلن از مستفعلن به نقل حاصل میشود و از مفاعیلن بی نقل پس درین صورت این بحر از هزج باید شمرد همین قاعده در جمله التباسات بکار باید برد اکنون اوزان بحور را بجنسه اشعار حسب ترتیب دوایر مرقومه بالا بطریق امثله تحریر مینمایم شعر اول بحر متقارب بود و او را متقارب ازین جهت گویند که اسباب و اوتاد او باهم نزدیک تر اند زحافات آن هفت اند قبض قصر حذف ثلم ثرم بتر تسبیغ و فروع آن فعول بسکون لام مقصور فعل بسکون لام محذوف و فع ابتر یعنی اجتماع قطع و حذف فعلن اثلم فاع اثرم فعول بضم لام مقبوض فعولان مسبغ و امثله آن آنچه مستعمل است این است

بحر متقارب سالم	فعولن فعولن فعولن فعولن کسی کو ز دانش نشانی ندارد	مثالش مؤلف گوید بهر تن هیچو تصویر جانی ندارد
متقارب مثمن مقصور	فعولن فعولن فعولن فعول بنام خداوند بسیار بخش	مثالش از حمله حیدری خرد بخش و دین بخش و دینار بخش
متقارب مثمن محذوف	فعولن فعولن فعولن فعل کرم مایه شادمانی بود	مثالش سعدی گوید [illegible]

بحر	وزن و مصراع	مثال
متقارب مثمن اثلم	فعلن فعولن فعلن فعولن من رند عاشق وانگاه توبه +	مثالش بیت استغفر الله استغفر الله
متقارب مثمن مقبوض اثلم	فعول فعلن فعول فعلن کرم بجوانے و رم برانے	مثالش بیت دل حسین را بجامی جانی +
متقارب مقبوض اثلم شانزده رکنی	فعول فعلن فعول فعلن فعول فعلن فعول فعلن زهی دو چشمت بخونم دم گشاده تیر و کشیده خنجر	مثالش بیت رخی چو ماهت صباح دولت خط سیاهت شب معنبر
متقارب مثمن ابتر	فعولن فعولن فعولن فع + نگاهی که بود ششِ بمن گاهی	مثالش بیت کنون نیست آنهم من و آهی
متقارب مثمن اثرم مقصور	فعل فعولن فعل فعولن ای شب الفت غالیه سای	مثالش بیت وی مه رویت غالیه پوش
متقارب مثمن اثرم محذوف	فعل فعولن فعل فعل روی تو دیدم اے گل تر	مثالش مولف گوید + نخل امیدم داد ثمر
متقارب مسدس سالم	فعولن فعولن فعولن + ز درد جدائی چنانم	مثالش بیت که از زندگانی بجانم +

بدانکه در عروض و ضرب از اجتماع قصر و حذف یعنی فعول و فعل و نیز فع و فاع شعر ناموزون نمی شود و متقارب مقبوض شانزده رکنی را احتمال دیگر هم کرده اند مثلاً مفاعلاتن چهار بار و این وزن را فرحرف غیر مروج نام کنند از شاعری درین وزن بحیف زیاده لبسته شده است ۵ اگر چه صد سال زیخود بپا بخاک راهت فتاده باشم + لام سال از تقطیع زایدست و این قسم زیادت معیوب است و در متقارب مقصور و محذوف مثنوی ها بسیار اند مثل شاهنامه فردوسی و سکندرنامه نظامی و ساقی نامه ظهوری و بوستان شیخ سعدی شمر دوم [illegible]

[illegible]

چون اسباب این بحر او تاد را او دریافته اند متدارک نام کردند یا آنکه ابوالحسن اخفش این بحر را پیدا کرده به بحرهای دیگر که خلیل ابن احمد پیدا کرده بود پیوست اصلش فاعلن هشت بار و مسدس و مربع هم می آید و زحافاتش خبن قطع حذف تسکین اذالت است و فروع آن فعلن بتحریک عین مخبون فعلن بسکون عین مقطوع فع احذ فعل بتحریک عین مخبون مقطوع فاعلان مذال و از خبن و تسکین فعلن میشود

بحر متدارک سالم	فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن آن صنم کز غمش جان و دل کشته خون	مثالش بیت نی عجب گر چکید اشک من لاله گون
متدارک مثمن مخبون	فعلن فعلن فعلن فعلن مکسور العین اگر او دهدم بجواب امان	مثالش بیت سخنی که طپد کششش بزبان
متدارک مثمن مقطوع	فعلن فعلن فعلن فعلن ساکن العین تا کی ما را در غم داری	مثالش بیت تا کی بر ما آری خواری
متدارک مثمن مخبون مقطوع	فاعلن فعل فاعلن فعل سنبل سیه بر سمن مزن	مثالش بیت لشکر حبش بر چمن مزن
متدارک مخبون شانزده رکنی	فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن بکسر عین می و نغمه مسلم و صلا که قدح لبن گر دیش نشود	مثالش بیت [illegible]
متدارک مقطوع شانزده رکنی	فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن امشب یارم آمد از در رقصی دیدم حیران گشتم	بسکون عین مثالش لمؤلفه قربان کردم دل بر دلبر چون جان آمد بیجان گشتم
متدارک مسدس سالم	فاعلن فاعلن فاعلن سرخ گل بر دو رخ کشته	مثالش بیت لاجرم فتنه گشته
متدارک سالم مربع	فاعلن فاعلن سجده کرده [illegible]	مثالش بیت [illegible]

بدانکه بعضی فعلن مخبون را با فعلن مقطوع در یک بیت جمع کرده اند چنانچه شیر و شکر شیخ بهای علیه الرحمه
در همین بحر هست یک شعر از ان نوشته میشود ~ یا رب یا رب بهای زار + آن نامه سیاه
خطا کردار + و متدارک مثمن مقطوع را صورت الناقوس گویند بسبب آنکه از جابر عبد الله انصاری
منقول است که در راه شام با حضرت امیر المومنین یعسوب الدین علی ابن ابی طالب علیه السلام
همسفر بودم از دیری صدای ناقوس آمد حضرت فرمود که ناقوس چنین میگوید و چند بیت درین
بحر شعر در بی اعتباری دنیای فانی خواند یک بیت از ان این است ~ حقا حقا حقا حقا +
صدقا صدقا صدقا صدقا + شجر سوم در بیان بحر هزج باید دانست که هزج در لغت آواز
با ترنم را گویند چون اشعار این بحر را اهل عرب با آواز خوش میخوانند هزج نام کردند آن هشت
بار مفاعیلن است و زحافات آن دوازده اند قبض کف خرم خرب شتر حذف قصر هتم جب زلل
بتر تسبیغ و معاقبه نیز درین بحر می آید پس از ان مستعمل آن بطریق اشکال نوشته
میشود و خانها این است

بحر هزج مثمن سالم	مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن گر ایکشب در دل کنز بین انسان شود پیدا	مثالش بیت صائب گوید که سیگفت از شور جام ابر طوفان شود پیدا
هزج مثمن مقبوض	مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن دلم بجان شد از غمت غمت ز دل برون نشد	مثالش بیت زبون شدم که بود کو ز دست غم زبون نشد
هزج مثمن اخرب	مفعول مفاعیلن مفعول مفاعیلن مردم ز غم هجرت وقت است که باز آئی	مثالش بیت مرزا قتیل گوید ای در لب لعل تو اعجاز مسیحائی
هزج مثمن اخرب مکفوف [illegible]	مفعول مفاعیل مفاعیل مفاعیل شب ری شد و از خواب عدم چشم گشودیم	مثالش بیت دیدیم که باقی است شب فتنه غنودیم
هزج مثمن اخرب مکفوف محذوف	مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن اقبال کرم میگزد ارباب همم را	مثالش بیت عرفی گوید همت نخورد نیشتر لا و نعم را

بحر	وزن و مصرع	مثال
هزج مثمن مکفوف مقصور	مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل ترا لعل شکربار مرا چشم گهربار	مثالش بیت ترا خنده بود خوی مرا گریه بود کار
هزج مثمن اشتر	فاعلن مفاعیلن فاعلن مفاعیلن دیدن و ز خود رفتن طرز آشنائی ها	مثالش ناصر علی گوید پیش آن صنم بودن عالم جدائی ها
هزج مسدس سالم	مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن چو دید آن لولوی لعل تو پر لالا	مثالش بیت بلالائی در آمد لولوی لالا +
هزج مسدس مقصور	مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل الهی غنچهٔ امید بکشای	مثالش جامی گوید + گلی از روضهٔ جاوید بنمای
هزج مسدس محذوف	مفاعیلن مفاعیلن فعولن بیا جامی رها کن شرمساری	مثالش جامی گوید ز صاف و دُرد پیش آر انچه داری
هزج مسدس اخرب مقصور مقبوض	مفعول مفاعلن مفاعیل ای در تگ و پوی تو ز آغاز	مثالش فیضی گوید عنقای نظر بلند پرواز
هزج مسدس اخرب مقبوض محذوف	مفعول مفاعلن فعولن آگاه نئی تب درون را	مثالش بیت نشتر چه زنی رگ جنون را +
هزج مسدس اخرم اشتر محذوف	مفعولن فاعلن فعولن × خود را در خود کنی تماشا	مثالش بیت فیضی گوید بینی سر نهفته پیدا ×
هزج مسدس اخرم اشتر مقصور	مفعولن فاعلن مفاعیل یوسف آمد میان بازار	مثالش بیت لمؤلفه شد هر سو کشته خریدار
هزج مسدس اخرب مقبوض	مفعول مفاعلن مفاعیلن ای درد تو رونق دل عاشق	مثالش بیت داغ تو چراغ محفل عاشق
هزج مسدس	مفاعیل مفاعیل	مثالش بیت

مقصور	بت شوخ دلم برد بیک ناز	ستمگار جفا کار سر انداز

بدانکه این چهار وزن یعنی مفعول مفاعلن مفاعیل و مفعول مفاعلن فعولن و مفعولن فاعلن مفاعیل و مفعولن فاعلن فعولن از اجتماع اینها بیت ناموزون نمیشود و تحفة العراقین خاقانی و لیلی مجنون نظامی برین وزن است و همچنان اجتماع این دو وزن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل و مفاعیلن مفاعیلن فعولن درست است شیرین خسرو نظامی و یوسف زلیخای جامی و مثنوی زلالی برین وزن است و همچنین اجتماع قصر و حذف در عروض و ضرب هر جا جایز است و در اخرب مثمن مکفوف مقصور و اخرب مثمن محذوف مکفوف اگر بعد مفعول رکن سالم یعنی مفاعیلن آید مضایقه ندارد سعدی گوید ای سیر ترا نان جوین خوش ننماید معشوق من است آنکه بنزدیک تو زشت است حوران بهشتی را دوزخ بود اعراف از دوزخیان پرس که اعراف بهشت است و هم عرفی گوید ؎ هم مرتبه خانخانان کز اثر نطق چون گل همگی گوش کند جد نزاهم را و تقطیع مصرع اول این است هم مرت مفعول بخانی خا مفاعیلن نا کز اثر مفعول ری نطق مفاعیل و همچنین اگر در حشو مقصور در برابر مکفوف آید یا بالعکس جایز است مولوی روم گوید ؎ زهی باغ زهی باغ که بشگفت ز بالا زهی صدر زهی بدر تبارک و تعالی و دریجا عروض و ضرب محذوف و باقی ارکان مقصور آمده مگر رکن ماقبل ضرب مکفوف است نه مقصور و نیز در هزج سالم اگر در عروض و ضرب یک رکن سالم و یک رکن سبع آرند مخل وزن نمیشود **شمشیر چهارم در بحر رجز** رجز بفتحتین در لغت اضطراب و سرعت است و عرب اکثر اشعاری که در معرکه ها بمقام مفاخرت خود سرایند درین بحر است و در چنین اوقات آواز مضطرب و حرکات سریع می باشد ازین جهت باین اسم مسمی گردید و بعضی گویند رجز بالفتح شتری را گویند که چون حرکت کند باز ساکن شود و درین بحر در اول ارکان دو سبب خفیف که بعد حرکتی سکون است ازینجهت رجز نامیده ند و وزنش هشت بار مستفعلن است و گاهی مسدس هم می آید و همین وزن در اشعار عربی می آید و زحاف اتش شانزده خبن طی قطع تسبیغ رفع خبل حذف اذالت ترفیل مالا انچه اوزان مستعمله این بحر است بقید قلم می آید

رجز مثمن سالم	مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن ای چهره زیبای تو رشک بتان آزری	مثالش بیت هر چند وصفت میکنم لیکن از آن بالاتری
رجز مثمن دو ره که او را رجز مطول و رجز مسدس دو ره گویند	مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن مثالش یا منتهی الحد ران سرو قد سیمبر گر عشق او کشتم را کام خشک و چشم تر	

لب تشنه و خسته جگر برگشته جان آنگه سمر گرد و ز غم زیر و زبر بنیاد دین جان و تن ۰ آید بچشم هر نفس
عالم ز عشقش چون قفس بی او مرا فریاد رس شب ها خیال اوست بس تا چند باشم همچون
جرس بی او خروشان از هوس ۰ هرگز مبادا حوال کس در عشق چون احوال من

رجز مثمن مطوی	مفتعلن مفتعلن مفتعلن مفتعلن می شکفد گل بچمن باز نسیم سحری	مثالش بیت وه چه شود گر نفسی پیش ما نشینی بادهٔ ...
رجز مثمن مطوی مخبون	مفتعلن مفاعلن مفتعلن مفاعلن خشکی زهد تا کجا عالم آب خوبتر	مثالش بیت لمؤلفه خرقهٔ زاهدان بار هن شراب ...
رجز مثمن مخبون مطوی	مفاعلن مفتعلن مفاعلن مفتعلن فغان کنان هر سحری بکوی تو میگذرم	مثالش چنانچه گوید چو نیست ره بسوی تو ام بیا ...
رجز مثمن مطوی مخبون مقطوع	مفتعلن مفاعلن مفتعلن مفعولن سرو خرامانست که او نیست بدین رعنائی	مثالش چنانچه گوید ماه نکویست که نیست بدین زیبائی
رجز مسدس سالم	مستفعلن مستفعلن مستفعلن ای قبلهٔ جان الفت ایمان ما	مثالش بیت لمؤلفه رخسارهٔ زیبای تو قرآن ما
رجز مسدس مطوی	مفتعلن مفتعلن مفتعلن اشک مرا هست قدر ریخ و گری	مثالش لمؤلفه نیست بدین آب بدریا گهری

بدانکه در رجز سالم اگر مفتعلن در برابر سالم آید یا بالعکس مخل وزن نمیشود و همچنان در رجز مطوی و در رجز مثمن مخبون مطوی اگر مفاعلن در برابر مفتعلن و مفتعلن هم در برابر مفاعلن آید

سفنا لیقہ نذار و شمسیہ بحر در بحر رمل و رمل در لغت حصیر بافتن ہست چون ارکان این بحر را
وتدی در میان دو سبب ہست و دو سبب در میان وتد گویا کہ اوتاد او را با اسباب بافتہ اند
چنانکہ حصیر را بریسمان می بافند یا آنکہ رمل نوعی از سرود ہست و این بران وزن باشد
یا آنکہ از رملان ماخوذ کردہ اند کہ نوعی از دویدن شتر ہست بشتاب چون این بحر را از کثرت
اسباب خفیف بسرعت و شتاب میتوان خواند رمل نام کردند و زحافاتش یازدہ اند خبن
کف شکل حذف قصر قطع تشعیث تسبیغ ربع جحف بتر و معاقبہ نیز درین بحر می آید اکنون
اوزان مستعملہ این بحر نوشتہ میشود +

بحر رمل مثمن سالم	فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن ترک چشم او کند ساکن دل بیتاب مارا	مثالش مولف گوید زندگانی کشمن آتش بود سیماب مارا
رمل مثمن مقصور	فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات صورتی گردد مجسم فتح گوید آشکار	مثالش ملا کاشی گوید + لافتا الا علی لا سیف الا ذو الفقار
رمل مثمن محذوف	فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن صبحدم چون رد دل صور شیون را من	مثالش عرفی گوید آسمان صحن قیامت گرد واز غوغای من
رمل مثمن مخبون مقصور	فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات + چشم دولت ز سواد قلمت گشت منیر	مثالش بیت باغ دانش ز سحاب کرمت ہست نضیر
رمل مثمن مخبون محذوف	فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن وقت نزع آمد و از دوست ندارم خبری	مثالش بیت لمولفہ کاش پیش از ملک الموت رسد نامہ بری
رمل مثمن مخبون	فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن چاک پیراہن یوسف نبود ہمچینی	بسکون عین مثالش عرفی گوید خندہ بر پاکی دامان زلیخا دارد
رمل مثمن مخبون مجحوف	فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع آن کند قہر تو با ظلم کہ با گل دی	مثالش سلمان گوید آن کند لطف تو با عدل کہ با تن می

رمل مثمن مسبغ	فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلیان تا بکی گریم بزاری همچو ابر نوبهاران	مثالش بیت از سر اندوه و حسرت در فراق گلعذاران
رمل مثمن مشکول	فعلات فاعلاتن فعلات فاعلاتن بملازمان سلطان که رساند این دعا را	مثالش حافظ گوید که بشکر پادشاهی ز نظر مران گدا را
رمل مثمن مخبون مشعث	فعلاتن فعلاتن فعلاتن مفعولن چکنم هرچه کنم با تو نمیدارد سودم	بیت از مولانا نصیر الدین طوسی علیه الرحمه بجز آن حیله ندانم که ز عشقت بگریزم
رمل مثمن مخبون	فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن شکرت را شده گرچه سپه از مور مرتب	مثالش بیت مگسی نیز نخواهم که کند سایه بران لب
رمل مثمن مخبون شانزده رکنی	فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن مثالش رنگ رخسار و دُر گوش و خط و خد و قد و عارض و خال و لبت ای سرو پری روی سمن بر شفق و کوکب و شام و سحر و طوبی و گلزار بهشت است و بلال و طرف چشمه کوثر	
رمل مثمن مشعث	مفعولن مفعولن مفعولن مفعولن آن آمد آن آمد آن آمد آن آمد	مثالش بیت جان آمد جان آمد جان آمد جان آمد
رمل مثمن مخبون مشعث مجحوف	فاعلاتن فعلاتن مفعولن فع تا بکی با غم هجرت در سازم من	مثالش لمولفه دامن از گریه خونین تر سازم من
رمل مسدس سالم	فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن ای نگارین روی دلبران مائی	مثالش بیت رخ نکن پنهان که اندر جان مائی
رمل مسدس محذوف	فاعلاتن فاعلاتن فاعلن بشنو از نی چون حکایت میکند	مثالش مولوی روم گوید وز جدائی ها شکایت میکند
رمل مسدس مخبون مقصور	فاعلاتن فعلاتن فعلات شکرین لعل تو کان نمک است	مثالش بیت گرچه شکر بمکان نمک است

رمل مسدس	فاعلاتن فعلاتن فعلن	مثالش بیت لمولفه
مخبون ابتر	چون گذر بار خ خندان کردی	خانه را رشک گلستان کردی

بدانکه در بحر رمل مثمن مخبون اگر صدر و ابتدا مخبون و حشو مخبون و بعضی سالم و عروض و ضرب هم اگر بعضی مخبون و بعضی سالم آید جایز است چنانچه سعدی گوید نه بر اشتر بر سوارم نه چو اشتری زیر بارم + نه خداوند رعیت نه غلام شهریارم + غم موجود و پریشانی معدوم ندارم + نفسی میزنم آسوده و عمری میگذارم + و در رمل مثمن مخبون محذوف هم اجتماع حذف و قصر و بتر در عروض و ضرب و اجتماع مخبون و سالم در صدر و ابتدا درست است چنانچه مثنوی گل کشتی میرنجات درین بحر است یک شعر ازان مرقوم میگردد باز دل بر وزن پر فن باتدبیری + شیر اندام بتی لوچه کشتی گیری + و در رمل مسدس محذوف هم اجتماع حذف و قصر بحیثیات جایز مثنوی مولوی جلال الدین رومی و منطق الطیر شیخ فرید الدین عطار و نان و حلوای شیخ بهاء الدین آملی در همین بحر است و در بحر رمل مسدس مخبون مقصور و هم در مثمنش اجتماع فعلات و فعلن بکسر عین و فعلن و فعلان بسکون عین جایز و در صدر و ابتدا اجتماع فعلاتن و فاعلاتن درست سبحة الابرار مولوی جامی در رمل مسدس مخبون محذوف خواه مقصور خواه ابتر خواه مسبغ است شعری ازان نوشته میشود سه ابر باید که چو صحرا بارد + زان چه حاصل که بدریا بارد + و در مثمن سالم این بحر هم اجتماع سالم و مسبغ مخل وزن نمیشود و نیز باید دانست که رمل مثمن مخبون یعنی فاعلاتن فعلاتن فعلاتن مشتبه میگردد به بحر کامل مقطوع چه اگر متفاعلن را مقطوع کنند متفاعل ماند فعلاتن بجایش آرند الا فعلاتن در رمل باتقل حاصل شده و در کامل بی ثقل لهذا اعتبار نمودنش از رمل اولی و انسب است و در رمل مثمن مخبون مشعث که مثالش از شعر محقق نوشته شده چه کنم هر چه کنم با تو نمیدارد سود + بجز آن حیله ندانم که ز شفقت بکریزم + در بعضی نسخ معیار الاشعار بجای لفظ نمیدارد سود نمیدارد چه سود مرقوم است در هر دو صورت تمام ارکان شعر مخبون خواهند بود و مصرع ششم به تصریح بحر کامل

و کامل ازان سبب گویند که همچنان که در دایره وضع کرده اند همچنان تمام مستعمل هست و این بحر
تازیان مسدس هست فارسیان مثمن آورده اند و گاهی مسدس و زحافاتش هفت
اند اضمار و خزل و وقص و قطع و حذذ و اذالت و ترفیل مگر اضمار از همه بهتر و زیاده تر در استعمال است

بحر کامل مثمن	متفاعلن متفاعلن متفاعلن متفاعلن ستم است اگر هوست کشد که بسیر سرو و سمن درآ	دو بار شش بیدل گوید تو ز غنچه کم ندمیده در دل کشا چمن درآ
بحر کامل مضمر مثمن	متفاعلن مستفعلن متفاعلن مستفعلن منا خیالت اچه شد که بما نگذارد الفتی	دو بار شش بیت خجلم ز داغت کز وفا بسم گذارد منتی
کامل مسدس مضمر مذال	متفاعلن مستفعلن مستفعلان چو روان شوی آسایدم روح و روان	شش بیت چو نهان شوی ز جهان و دل خیز و فغان
کامل مسدس مضمر موقوص	مستفعلن متفاعلن متفاعلن روزی بود که عشق تو بسر آیدی	شش بیت یا خاطرت بهر من بگرایدی

و قس علی هذا و محقق و معیار نوشته که بفارسی درین بحر اشعار به تکلف گفته اند و بر قیاس دیگر شعر
های ایشان در وافی بر عروض سالم و ضرب هم سالم یا مقطوع یعنی فعلاتن یا احذ یعنی فعلن
مکسور العین یا احذ مضمر یعنی فعلن بسکون العین آید و عروض مقطوع و ضرب هم مقطوع یعنی فعلاتن
یا احذ یا احذ مضمر و عروض احذ و ضرب هم احذ یا احذ مضمر و هر دو احذ مضمر و در مجزوء
عروض سالم و ضرب مرفل یعنی متفاعلاتن یا مذال یعنی متفاعلان یا سالم و عروض مذال
و ضرب مرفل و مذال هر دو مرفل و عروض سالم و ضرب مقطوع یعنی فعلاتن یا هر دو احذ مضمر یا
عروض احذ و ضرب احذ مضمر مثالها آورده اند و از زحافات اضمار بهتر باشد و چنانکه
استعمال کنند در همه قصیده یکسان باید گفتم پس باید دانست که دیگر اوزان این بحر نزد
فصحای عجم مطبوع نیست و درین بحر اگر مضمر مقابل سالم آید یا بالعکس جایز است چنانکه

و چنانچه بیت سعدی گوید ع بلغ العلی بکماله کشف الدجی بجماله حسنت جمیع خصاله صلوا علیه
و آله ع صلوا علیه و آله بر وزن مستفعلن است مثمن سالم مصرع ع بحر وافر و وافر از آن گویند که درین
بحر حرکات بسیار باشد چنانچه در هر رکن پنج متحرک است با آنکه درین بحر اشعار عرب بسیار آمده
و زحافاتش هفت است عصب عقل نقص قطف عضب جمم قصم عقص و این بحر را زیاده
و مسدس است فارسیان مثمن آورده اند و گاهی مسدس و مربع

بحر	ارکان و مصرع اول	مثال و مصرع دوم
بحر وافر مثمن سالم	مفاعلتن مفاعلتن مفاعلتن مفاعلتن چه شد بتا که سوی کسی بچشم وفا نمی نگری	مثالش بیت ز رسم جفا نمی گذری طریق وفا نمی سپری
وافر مسدس مقطوف معصوب	مفاعیلن مفاعلتن فعولن ز دست آن صنم بیداد احتراز م	مثالش بیت دل من بیتاب ... سازم
وافر مسدس مقطوف	مفاعلتن مفاعلتن فعولن بود لبت حیات دل نگار را	مثالش بیت باده ز لبم حیات دلم خدا را
وافر مسدس مقطوف	مفاعلتن مفاعلتن فعولن چو بگذری سحرگهم بکوی ...	مثالش بیت چه داند کسی بتا نظری ...
وافر مسدس سالم	مفاعلتن مفاعلتن مفاعلتن بیا صنما تو برین دل من بنه ...	بیت مثالش چنانکه از ... شده ...
وافر مربع	مفاعلتن مفاعلتن بدی چه کنی بجای کسی	مثالش بیت از مولانا نصیرالدین طوسی که او نکند بجای تو بد

بدانکه از زحافاتش سوای عروض و ضرب استعمال ارکان مفاعیلن معصوب و مفاعلتن
مستفعلن ... در صدر مستفعلن اعضب و مفعولن اقصم و مفعول اعقص و فاعلن اجم

بکار برند و در فارسی استعمال غیر معروف و مشطوف در فصاحت نشاید و تعدد ارکان کم
و معیوب اگر کنند یا خطا هم کنند و مرحبا نگفتند که به بحر رجز مشتبه خواهد شد مشتمل
و بیان بحر طویل این بحر با اشعار عرب تعلق دارد و شعر فارسی درین بحر شاذ و کمیاب است
و طویل از جهت نام کردند که واضع این علم این را مثمن وضع کرده و بخلاف دیگر مثمنات این
بحر هیچ وجهی نیاید و گاهی بعض ارکانش مقبوض و محذوف و سالم نیز می آید و زحافاتش
کف و قبض و قصر و حذف و ثلم و خرم و تسبیغ و معاقبه.

طویل مثمن سالم	فعولن مفاعیلن فعولن مفاعیلن	مثالش از سلمان ساوجی
	باحسان تو کی حاتم رسد تو کجا کسری	ابر مان تو کی آصف برد یا توکی عیسی
طویل مقبوض	فعولن مفاعیلن فعولن مفاعلن	مثالش از سعدی
	سری طیفه من بحلو لطالعه الرجی	شگفت آمد از بختم که این دولت از کجا

ترجمه شب آمد خیال آن کس که از لی سیکند و بدرستی خود شب تاریک را و تقطیع شعر چنین است سری
طی فعولن فمن بحاو مفاعیلن لطالع فعول تهدو جی مفاعلن شگفتا فعولن مد ز بختم مفاعیلن که
ای دو فعولن این دولت مفاعلن و جمع شدن فعولن با فعول مقبوض جایز است مگر در فصاحت این
بحر خالی از شبهه و التباس باشد نزد شعرای عجم مطبوع نیست تمت مثمن در بیان
بحر مدید و مدید در لغت کشیده است و این بحر را از طویل کشیده اند و بعضی گویند که این سبب در
دو طرف ارکان سباعی او کشیده شده است و زحافات آن خبن کف قبض تشعیث قصر قطع
تشکیل حذف اذاله است خلع معاقبه و بس.

بحر مدید سالم	فاعلاتن فاعلن فاعلاتن فاعلن	مثالش از [illegible]

	دل ز هجرت ای صنم خون شد و را میخورد	جان و دستت ای صنم جامه بر تن میدرد
مدید مثمن مخبون	فاعلاتن فعلن فاعلاتن فعلن	مثالش بیت
	از میان دهنش تا توان یک سخن	زان نشان بارند وین سخن هیچ مگو
مدید مثمن مخبون مذال	فعلاتن فعلن فعلاتن فعلان	مثالش بیت
	لب او آب بقا سخنش مایهٔ جان	قد او سرو سهی دهنش سر نهان

باید دانست که سالم و مزاحف این بحر با بحر رمل مشابه است الا بسبب قاعده که در ینجا بی نقل حاصل نشود عاین او زان را از ین بحر اعتماد باید کرد مثلاً فاعلاتن فاعلن فاعلاتن فاعلن که سالم این بحر است با بحر مثمن محذوف رمل مشابه است الا در رمل تن از حذف دور کرده فاعلن بدل از فاعلا آرند و اینجا رکن اصلی است و مثمن مخبون این بحر که فاعلاتن فعلن فاعلاتن فعلن است با رمل مثمن مخبون محذوف مشتبه میشود چرا که در فاعلاتن چون خبن و حذف کنند فعلا ماند به فعلن بکسر العین نقل کنند و در بحر مدید بی نقل حاصل شد و یک زحاف آمد پس اعتبار کرده نشد از ین بحر سهل است و مثمن مخبون مذال قس علی هذا و بدانکه مذال صحیح در عروض و ضرب هر جا که آید از اختلاف آن بیت ناموزون نمیشود مشروحاً هم در شرح بحر بسیط و بسیط در لغت گسترانیده است پس در ابتدای رکن سباعی او دو سبب گسترانیده شده اند و خماسی را یک سبب زحافاتش خبن و طی و قطع و اذالت است و بس

بحر بسیط	مستفعلن فاعلن مستفعلن فاعلن	مثالش از جامی
سالم	چون خال [illegible] شب افتاده ام در [illegible]	باشد که بر حال من افتد نظر ناگهت
بحر بسیط [illegible] ابتدا سالم حشو [illegible] ضرب مخبون	مستفعلن فعلن مستفعلن فعلن	مثالش از سعدی
	دانی چه گفت مرا آن بلبل سحری	تو خود چه آدمی کز عشق بیخبری

[illegible]

عروض	اشتر شتر عرب باد رحالت است و طرب	گر ذوق نیست ترا کج طبع جانوری

بسیط مثمن	مفتعلن فاعلن مفتعلن فاعلن	مثالش بیت
مطوی	ای رخ خوبت قمر دی لب لعلت شکر	محو تماشای تو دیده اهل نظر

بسیط مثمن	مفاعلن فعلن مفاعلن فعلن	مثالش بیت
مخبون	بچهره چون قمری بلعل لب شکری	برخ چو برگ گلی بزلف مشک تری

بسیط مسدس	مفتعلن فاعلن مفتعلن	مثالش بیت
مطوی	دل تو ربوده ای بتا ز بر من	نیست بغیر تو کس و لب بسر من

بدانکه بحر بسیط مثمن مطوی که مفتعلن فاعلن مفتعلن فاعلن باشد اگر کسی گمان کند که مجتث مطوی مخذوف است نمیتواند شد چرا که مستفعلن در بحر مجتث مستفعل است و در مستفعل طی نمی آید که دو سبب خفیف در اول رکن نیست مضارع بحر یازدهم در بیان بحر مضارع و مضارعت بمعنی مشابهت است و این بحر را مضارع از آن گویند که با بحر منسرح مشابهت دارد در آنکه جزو دوم این دو بحر وتد مفروق دارد چه جزو دوم مضارع فاع لاتن است مشتمل بر فاع و جزو دوم منسرح مفعولات مشتمل بر لات بفهم تا و خلیل گفته که مشابهت است به بحر هزج در آنکه در ارکان این هر دو بحر اوتاد مقدم اند بر اسباب و زحافاتش ده اند کف قصر حذف خرم تخنیق تسبیغ قبض سلخ طمس جب و ارکان اصلی این بحر در تازی مفاعیلن فاع لاتن مفاعیلن و در فارسی مثمن همچو مفاعیلن فاع لاتن مفاعیلن فاع لاتن و مسدس هر دو مستعمل است و فاع و تن جدا منفصل است

بحر مضارع	مفاعیلن فاع لاتن مفاعیلن فاع لا	مثالش بیت
مثمن سالم	ز مخموری رنج دارم بیا ساقی ساغر ده	دگر نقلی خواهم از تو ز کنج لب شکر ده

مضارع مثمن	مفاعیل فاع لات مفاعیل فاع لات	مثالش جامی گوید
مکفوف مقصور	خوش آن نسیم بهار که هر طرف لاله آ	شهد یار گلفشان و بکف جام خوشگوار
مضارع	مفعول فاع لاتن مفعول فاع لاتن	مثالش خسرو گوید
مثمن اخرب	خواهم که سر بپیچم روی چو پا نهیش	لیک افتاده ست پیش نشست بر سر هم رکیبش
مضارع اخرب	مفعول فاع لاتن مفعول فاعلیان	مثالش جامی گوید
مسبغ	ای گل تو شهد شکرخند کام شکروه بادان	سرو با شرشر بدان رخ نم تکلست چو ادان
مضارع [illegible]	مفعول فاع لاتن مفعول فاع لن	مثالش سعدی گوید
محذوف	گل چین نباشد هر که گلرو گل روی او	بلبل بگل سا ماجرا عاشق بیوی او
مضارع [illegible]	مفعول فاع لات مفاعیل فاع لن	مثالش سعدی گوید
مکفوف [illegible]	از عارض سیما فی و پرسید شکنی	باز از خویش و آتش ما تشنه شکنی
مضارع [illegible]	مفعول فاع لات مفاعیل فاع لات	مثالش عرفی گوید
[illegible]	ای تیغ ز نسبت خدا ذات تو شان علم	کلک گهر فشان تو رطب اللسان علم
مضارع [illegible]	مفعول فاع لات مفاعیل فاع	مثالش بیت
مقصور [illegible]	عاشق شدم بران بت نا سازگار	صبر و باد و در غم او روزگار
مضارع [illegible]	مفعول فاع لات مفاعیل فع	مثالش بیت
مکفوف [illegible]	تو با بیر غمزه دل دوخت او	کز آتش فراق مرا سوخت او
[illegible]	مفاعیلن فاع لاتن مفاعیلن	مثالش بیت
[illegible]	نمی خواهم از تو یکدم جدا باشم	تو باشی بدین [illegible] باشم
مضارع [illegible]	مفعول فاع لات مفاعیل	مثالش بیت
اخرب [illegible]	ای سیمین که یار دل آزاری	سویم نگاه کن ز سر یاری
مضارع [illegible]	مفاعیل فاع لات فعولن	مثالش جامی گوید

العروض و الضرب	خوشا جلوهٔ جمال تو دیدن	خوشا بیهوده وصال تو چیدن
مضارع مسدس	مفاعیلن فاع لاتن مفاعیلن	مثالش این بیت
مقبوض	مرا بجوی تو رغبت کجا باشد	ز ما تو است نگار از جدا باشد
مضارع مسدس	مفعول فاع لاتن مفعولن	مثالش این بیت
اخرب مخفف	دارم بدل چو عشق بتانی	[illegible] شد چو اسبی
مضارع مسدس اخرب	مفعول فاع لاتن مفعول	مثالش این بیت
محذوف مقصور	آن بت چه نگاری دل برد	دیدم [illegible] نگاری دل ببرد

باید دانست که حذف و شکل و قطع و تشعیث در بحر مضارع نمی آید سبب آنکه فاع لاتن
منفصل یعنی از مفروق مقدم بود و سبب خفیف پس فرق میان فاعلاتن منفصل و متصل
ظاهر است و در بحر مضارع مثمن اخرب یعنی مفعول فاع لاتن مفعول فاع لاتن اختلاف
در حشو جایز شد اگر رکن فاع لاتن بجای سالم و بجای مکفوف آرند و رکن مفاعیل بجای اخرب
و بجای مکفوف واقع شود چنانچه در ابیات آورده شد —

کردی شکسته عهدی یا با چه حکم دانی	مفعول فاع لاتن مفعول فاع لاتن
مانند آنکه بشکست آن عهد خود شکستی	مفعول فاع لاتن مفاعیل فاع لاتن
جانی که یافت از غم زلفین تو رهائی	مفعول فاع لاتن مفاعیل فاع لاتن
از کار باز ماند بیچاره از جدائی	مفعول فاع لاتن مفعول فاع لاتن

و بحر مجتث اکثر شعرای عجم بسیار است این بحر را کمتر استعمال کرده اند [illegible]
مجتث بمعنی [illegible] بریده است چون این بحر را از منسرح بریده اند مجتث نام کرده شد
چرا که ارکان این هر دو بحر یکی است و اختلاف فقط در ترتیب ارکان اصل این بحر مستفعلن
مفعولات مستفعلن در عروض و ضرب مطوی مستعمل شود و در [illegible] مفعولات مستفعلن

مفعولات مستفعلن است و زحافاتش یازده اند طی قطع خبن وقف اثرالت جدع تخنیق کسف شکل خلع مراقبت و اوزان مستعمل آن این است

نام بحر	وزن و مصراع اول	مثالش بیت
بحر مقتضب سالم	مفعولات مستفعلن مفعولات مستفعلن میسوزم ز داغ جگر مینالم ز درد و الم	مثالش بیت مینالم ز شب تا سحر خون گریم زنده دلم
مقتضب مثمن مطوی	فاعلات مفتعلن فاعلات مفتعلن پیچ و تاب زلف بتان بیقرار کرد مرا	مثالش بیت سنبل ریاض جنان بیقرار کرد مرا
مقتضب مثمن مطوی مقطوع	فاعلات مفعولن فاعلات مفعولن گرچه در شب ظلمت میل جان فشانیها	مثالش بیت بوسه لب لعلش آب زندگانیها
مقتضب مخبون مطوی	مفاعیل مفتعلن مفاعیل مفتعلن دلم برده صنم چه انا له ها کنم	مثالش سیفی گوید پی این دل غلطان بسر سنگ چون نزنم
مقتضب مربع مخبون مطوی	مفاعیل مفتعلن چه انگشتی از نگهم	مثالش بیت بچشمت که بی نگهم

بدانکه سالم این بحر در فارسی کمیاب است و مثمن مطوی مقطوع یعنی فاعلات مفعولن فاعلات مفعولن از بحر هزج اشتر یعنی فاعلن مفاعیلن فاعلن مفاعیلن هست فتامل نیز درین بحر گاهی یکحرف در حشو زایدمی آمد و آنرا حرف مرتج گویند چنانچه درین بیت سامی پر است ایجاد هم شد از ازل دارم + همچو دانه انگور شیشه در بغل دارم + را انگور زایداست و مربعات این بحر هم در فارسی کمیاب است

شمر سیزدهم در بیان بحر مجتث اجتثاث در لغت از بیخ برکندن است چون این بحر را از بحر خفیف برآورده اند باین اسم موسوم ساختند اصل این بحر در تازی مستفع لن فاعلاتن فاعلاتن و در فارسی مستفع لن فاعلاتن مستفع لن فاعلاتن است و زحافات آن ده اند خبن کف قصر حذف تشعیث شکل قطع

رابع مجتث تسبیغ و معاقبه نیز می‌آید و فروع آن آنچه از مستفع لن برآورده اند مفاعلن فعولن مفاعیل است و آنچه از فاعلاتن گفته اند فعلاتن فعلات فعلات فعلن مکسور العین فعلن ساکن العین مفعولن فع فاع است اوزان رخانه‌ها بطریق اشتله مرقوم میشود

بحر	ارکان و مصراع	مثالش بیت
بحر مجتث سالم	مستفع لن فاعلاتن مستفع لن فاعلاتن در عشق تو ای پری رو دیوانه خواهم شدن من	مثالش بیت نی نی غلط گفتم این افسانه خواهم شدن من
مجتث مثمن مخبون	مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلاتن نگاه کردم چو رخسار آتشین تو بوسد	مثالش بیت عرق چو شبنم گستاخ یاسمین تو بوسد
مجتث مثمن مخبون محذوف مجبوب	مفاعلن فعلاتن مفاعلن فع دل پر آتش و چشم پر آب دارم	مثالش بیت از آنکه یاسمن [illegible] شده است جانان
مجتث مثمن مخبون مقصور	مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات چو بستر افکنم و در دل کنم بهانهٔ خویش	مثالش بیت بدین بهانه بگیرم [illegible] خویش
مجتث مسدس مخبون	مفاعلن [illegible] دلم [illegible] ای یار [illegible]	مثالش بیت بیا بیار دلبران [illegible]
مجتث مربع مخبون محذوف	مفاعلن فعلاتن بگو [illegible]	مثالش بیت کم از [illegible]

باید دانست که مثال سالم که نوشته شد کمیاب است و محقق طوسی علیه الرحمه در بسیار اشعار نوشته که خبن در همه ارکان این بحر لازم است و نیز گفته که بسیاری ارکان همه مخبون بکار برند و در وزن مجتث مثمن مخبون محذوف مجبوب فع با فاع جمع میگردد و در وزن مجتث مثمن مخبون محذوف گاهی فعلات مشکول بجسر [illegible] گاهی فعلان [illegible] گاهی فعلن [illegible] گاهی فعلن محذوف مخبون بکسر عین

در عروض و ضرب یا می آید و در مجتث مسدس مجنون مفاعلن مجنون مفاعلان مجنون مسبغ در عروض
و ضرب جمع میگردد و گاهی مصرع مشعث مجنون ابتر می آید بآن وزن مفاعلن مفعولن مفاعلن فعلن
عرفی گوید مصرع گر زلف شان ببارایند سپید گردد زلفین شاهدان تتاره و نیز درین بحر
مستفع لن مستفعلن مست مطوی نمی آید و دستگاه این بحر زیاده ازین نیست و هم محقق علیه الرحمه
در معیار آورده که عروض مجنون محذوف مسکن و ضرب مجنون محذوف مقطوع جمع میگردد مثالش
مصرع دلی است که دایم ستم کشد ز من چه بودی از ستم ار ستمگر آمدی تقطیعش مرا دلی مفاعلن ستکه دا
فعلاتن یم ستم کشد مفاعلن ز من فعلن چه بودی مفاعلن ستم ار فعلاتن ستمگرا مفاعلن مدی فعل
بحر چهارم در بیان بحر منسرح منسرح در لغت بمعنی آسان چون درین بحر سببها
مقدم اند بر اوتاد آسان تر خوانده میشود ارکان اصلی آن مستفعلن مفعولات مستفعلن مفعولات است
و زحافات آن سیزده اند طی رفع اذالت خلع قطع خبن کسف صلم تدیع تحر خبل وقف کف و درین
بحر مراقبه و معاقبه هم می آید

بحر منسرح مثمن موقوف	مستفعلن مفعولات مستفعلن مفعولات یکچند سیاهی دلدار ربا مرا آن رخسار	مثالش بیت کز رشک گل در گلزار در پیرهن ها رو خار
بحر منسرح مثمن مطوی موقوف	مفتعلن فاعلات مفتعلن فاعلات آنکه دلم صید او بسر شکار من است	مثالش از صفی دست چو هم نگار بسته نگار من است
منسرح مثمن مطوی مجدوع	مفتعلن فاعلات مفتعلن فاع روی ترا رشک آفتاب نوشتیم	مثالش بیت لعل ترا غیرت شراب نوشتیم
منسرح مثمن مطوی منحور	مفتعلن فاعلات مفتعلن فع دیدهٔ اهل طمع بنعمت دنیا	مثالش سعدی گوید پر نشود همچنان که چاه ز شبنم
منسرح مطوی	مفتعلن فاعلات مفعولن	مثالش بیت

مسدس مقطوع	بسکه به بوییت اسیر شد جانم	گر بگذاری گریخت نتوانم
منسرح مسدس مطوی	مفتعلن فاعلات مفتعلن	مثالش بیت
	شاه جهان باد تا زمانه بود	کز کرمش خلق شادمانه بود

باید دانست که سالم این بحر مستعمل نیست چه آخر مصاریع لامحاله سالم است تا وقف بر حرکت نشود و
مفعولات سالم الضم تا است کما مرّ جوابه پس استعمال سالم این بحر مشکل است و در مثمن مطوی
موقوف یعنی مفتعلن فاعلات مفتعلن فاعلات اگر در عروض و ضرب فاعلن مطوی مکسوف آرند
درست است همچنین اگر بجای مفتعلن مطوی مفعولن مقطوع آید جایز است و در مثمن مطوی مجدوع
یعنی مفتعلن فاعلات مفتعلن فاع اگر در عروض و ضرب یکجا فاع مجدوع و یکجا فع منحور آید و بجای مفتعلن
مفعولن مقطوع آید بیت ناموزون نمیشود و نیز اجتماع مسدس مطوی با مسدس مطوی مقطوع
درست یعنی اگر در عروض و ضرب یکجا مفتعلن مطوی و یکجا مفعولن مقطوع آید بیت از موزونیت نمی افتد
و گفته اند که این قطعه افضل الشعرا خاقانی در بحر منسرح است سه بیت که پیام من شهر شروان برد
بروزن مفتعلن فاعلن مفاعلن فاعلن یک سخن از من بدان مرد سخندان برد بروزن مفتعلن
فاعلن مفتعلن فاعلن گوید خاقانیا این همه آشوب چیست بروزن مفعولن فاعلن مفتعلن
فاعلات هر که گوید و بیت نسبت بخاقان برد بروزن مفاعلن فاعلات مستفعلن فاعلات پس اجتماع
این همه ارکان یکجا جایز است و بعضی را شبهه است که این قطعه در بحر بسیط مطوی است این بجا است چرا که
در بحر بسیط فاعلات نیامده است مگر پانزدهم در بیان بحر سریع چون درین بحر اسباب بیشتر اند او تاد کمتر است
خوانده می شود آنرا سریع نام کردند و اصل این بحر مستفعلن مستفعلن مفعولات است و زحاف آن اند
خبن طی خبل قطع وقف کسف صلم تسبیغ تخریع و مثال هر یکی ازین بحر آید و فروع آن آنچه از مستفعلن آورده
مفتعلن مطوی مفاعلن مخبون فعلتن مخبول مفعولن مقطوع است و آنچه از مفعولات برآورده اند فاعلات
مطوی موقوف فاعلن مطوی مکسوف فعلات مخبول موقوف فعلن اصلم فاع مجدوع فع منحور است

بحر سریع موقوف	مستفعلن مستفعلن مفعولان خواهم ترا جویم ترا سن ای یار	مثالش مؤلف گوید خواهم ترا گویم ترا گلرخسار
بحر سریع مطوی موقوف	مفتعلن مفتعلن فاعلات وقت ضرورت چو نماند گریز	مثالش بیت سعدی گوید دست بگیرد سر شمشیر تیز
سریع مطوی مکسوف	مفتعلن مفتعلن فاعلن هر دم ازین باغ بری میرسد	مثالش بیت تازه تری تازه تری میرسد
سریع مخبون مکسوف	مستفعلن مستفعلن فاعلن ای دلبرا بر کوی ما گذر کن	مثالش بیت ابو نصر وی ماه لقا بر روی ما نظر کن
سریع مطوی اصلم	مفتعلن مفتعلن فعلن یعنی فعلن بر لب من آمده جان ای جان	مثالش بیت چون نکنم شام و سحر افغان
سریع مطوی مجدع مقطوع	مفتعلن مفعولن فاع ای گل رو بیت سنبل خیز	مثالش از جامی زلف سیاهت آتش بیز

بدانکه دیگر اوزان این بحر بغایت ثقیل اند احتیاج بنوشتن آن نیست و سریع مطوی موقوف که مفتعلن مفتعلن فاعلات است درین زمان مخزن اسرار نظامی و قران السعدین امیر خسرو و مطلع الانوار است و در آن چند صورت جایز است یکی مفتعلن مفتعلن فاعلن مطوی مکسوف مثالش سه قطره زنیش تو گهر میشود سفال بتاثیر تو زر میشود دیگری مفعولن مفعولن فاعلات یعنی مفعولن مقطوع دو فاعلات مطوی موقوف مثالش نظامی گوید سه هست کلید در گنج حکیم بسم الله الرحمن الرحیم و مستفعلن مفتعلن فاعلان یعنی رکن اول سالم و رکن دوم مطوی و رکن سوم مطوی و موقوف مثالش سلمان گوید سه صورت اقبال ترا جبین انا فتحنا لک فتحا مبینا و دیگر مستفعلن مفعولن فاعلان اول مطوی دوم مقطوع سوم مطوی موقوف مثالش خاقانی گوید

ع حلقه گر کم شود از زلف تو چندانکه هم خواهی تا وان آن × و در سریع مخبون مکسوف یعنی
مستفعلن مستفعلن فاعلن تسبیغ و در سریع مطوی اصلم یعنی مفتعلن مفتعلان فعلن بسکون
عین هم تسبیغ و در سریع مطوی مقطوع مجدوع یعنی مفتعلن مفعولن فاع اجتماع آن با مخبون
جایز است و سریع مطوی مقطوع مجدوع یعنی مفتعلان مفعولن فاع با استثار مثمن اثرم
مقصور یعنی فاع فعولن فاع فعول هم وزن است و فرق [illegible] که ست در هر دو جاری است

شم شانزدهم در تبیین بحر خفیف و این بحر سالم بیشتر مجبور است در عربی مسدس آمده
فارسیان به ندرت مثمن هم آورده اند مثالش ع منم آنکس که تا بفرقم همی سوزم از
قدم ز غم عشق آن صنم که نبینی چنو دگر عروض و ضرب و صدر و ابتدا و حشو همه مخبون اند
تقطیعش منم آنکس فعلاتن که تا بفر مفاعلن قمهی سو فعلاتن زم از قدم مفاعلن زغمی عشق فعلاتن
ق آن صنم مفاعلن که نبینی فعلاتن چنو دگر مفاعلن ارکان آن فاعلاتن مستفع لن فاعلاتن است
و زحافات آن خبن قطع قصر حذف تشعیث جحف تسبیغ کف شکل بتر است و فروع آن از
فاعلاتن هشت اند فعلاتن فعلن بکسر العین فعلن ساکن العین فعلان بسکون العین فعلات
مفعولن فع فاع و از مس تفع لن متفعلن مفاعلن این بحر مطوی و مخبول نمی آید بجهت آنکه دون
مس تفع لن منفصل کلمی اند و آن حرف چهارم است از دو سبب خفیف اول رکن و قبیل
اجتماع خبن وسط باشد مثال ×

بحر خفیف سالم	فاعلاتن مستفع لن فاعلاتن دیده ام تا رخسار آن ماه طلعت	مثالش مؤلف گوید گشت چشمم آئینه سان محو حیرت
خفیف مسدس مخبون	فاعلاتن مفاع لن فاعلاتن ای صبا بوسه زن زمین در او را	مثالش بیت در زر تجلی لبی چو شکر او را
خفیف مسدس [illegible]	فاعلاتن مفاع لن فعلن	مثالش [illegible]

مجنون محذوف	از تو مهجور ساخت‌اند مرا	سخت رنجور ساخت‌اند مرا
خفیف مجنون مجحوف	فاعلاتن مفاعلن فع چون کند دل چو یار آید	مثالش بیت چشم شاید بکار آید
خفیف مسدس مجنون مشعث	فاعلاتن مفاعلن مفعولن وقت گل شد هوای گلشن دارم	مثالش جامی گوید ذوق جام مدام روشن دارم

محقق علیه الرحمه در معیار می‌نویسد که این بحر را در فارسی مجنون بکار دارند و بدانکه در خفیف مسدس
مجنون یعنی فاعلاتن مفاعلن فعلاتن اگر در صدر و ابتدا رکن مجنون باشد و عروض و ضرب مسبغ در است
است مثالش ای گل رویت بتازگی چو گلستان + تن صافت مقابل در غلطان + خفیف
مسدس مجنون محذوف یعنی فعلاتن مفاعلن فعلن چهار صورت دارد در عروض و ضرب
فعلن بکسر عین مثالش گذشت و فعلن بسکون عین بابیت چه گنه کردم ای نگار بگو + که زمن
روز و شب کنی زاری عروض مجنون محذوف و ضرب ابتر است و فعلات بکسر عین و فعلان بسکون عین
مثال هر دو حکیم صابری گوید بیت چه کنم صابری چو صبر نماند + تنم از رنج صابری بگداخت
و در صدر و ابتدا گاهی سالم و گاهی مجنون می‌باشد حدیقه سنائی و هفت پیکر نظامی و هشت
بهشت امیر خسرو درین بحر است شعر هفدهم در بیان بحر قریب و قریب از آن گویند که به بحر
مضارع قربی دارد یا آنکه قریب بزمانه خلیل ابن احمد بصری مستحدث شده و یوسف نیشاپوری
آنرا اختراع کرده است مخصوص فارسی است اصل آن مفاعیلن مفاعیلن فاع لاتن است
زحافاتش پنج اند کف خرم خرب قصر حذف و هر قسم نیز می‌آید و از آن مستعمله اش این است

[illegible] سالم	مفاعیلن مفاعیلن فاع لاتن [illegible]	مثالش بیت اگر گوئی که هستی [illegible]

قریب مکفوف عروض و ضرب سالم	مفاعیلن مفاعیل فاع لاتن خداوند جهان بخش شاه عادل	مثالش بیت شهنشاه جوان بخت باد کامل
قریب مکفوف مقصور	مفاعیل مفاعیل فاع لات بسودای سر زلف مشکبار	مثالش بیت پریشانم و هم شهره روزگار
قریب اخرب مکفوف عروض و ضرب سالم	مفعول مفاعیل فاع لاتن تا طبع بیسی قرار باشد	مثالش بیت فارسی مداح در شهریار باشد
قریب اخرب مخزوم سالم و ضرب مسبغ	مفعول مفعول فاع لاتن شمشیر برنده کف وهنده	مثالش بیت خود هر چه ببخشد این او بجاست
قریب اخرب عروض و ضرب مقصور	مفعول مفاعیل فاع لات با مردم ناسازگار طبع	مثالش بیت بیچاره شود مرد سازگار

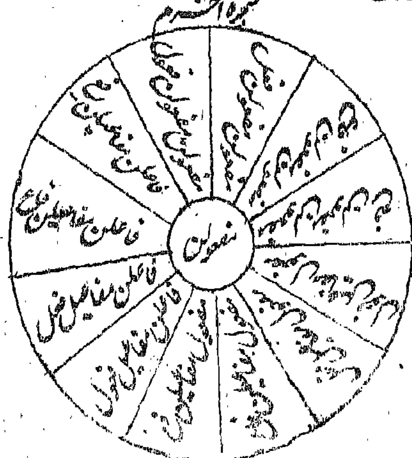
محقق علیه الرحمه در معیار نوشته که این بحر را در بنا مکفوف بکار برند بدانکه اجزا این بحر خالی از التباس و اشتباه نیست لهذا دیگر نوشته اند شعر و هم در میان بحر جدید یعنی تو پیدا شوند چون از جمله بحور مستحدث است جدید گویند اصل این بحر فاعلاتن فاعلاتن مستفعلن است زحافاتش خبن و قصر است

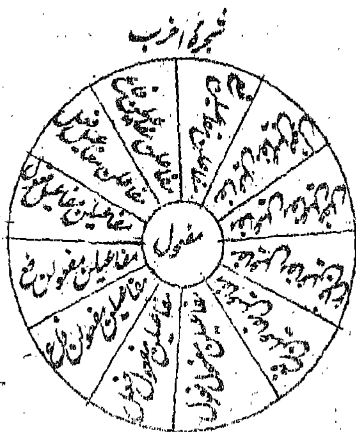
بحر جدید سالم	فاعلاتن فاعلاتن مستفعلن هر شبم گویی که فردایت خوش کنم	مثالش بیت چند فردا رفت شاید فردا کنی
جدید مخبون	فعلاتن فعلاتن مفاعلن صنما روی تو دیدم ز خود شدم	مثالش بیت گلی از باغ تو چیدم ز خود شدم

و اوزان این بحر هم از مشتبهات خالی نیست بحر نوزدهم در بیان بحر مشاکل و این بحر هم
نو احداث است و با قریب مشاکلت و مشابهت دارد زیرا که ارکان هر دو یکی است فقط
فرق تقدیم و تاخیر است اصل ارکان آن فاع لاتن مفاعیلن مفاعیلن است و زحافات
آن کف قصر حذف سالم نمی آید اکثر مسدس آمده مگر آن هم متروک الاستعمال است گاهی
متاخرین مثمن نیز آورده اند

بحر مشاکل	فاعلات مفاعیل فاعلات مفاعیل	مثالش جامی گوید
مکفوف مقصور	خیز و طرف چمن گیر با حریف سمن بوی	گاه سنبل تر چین و گاه شاخ سمن بوی

فصل هرگاه از بیان اوزان ارکان سالم و مزاحف نوزده بحور فراغت حاصل شد تشریح بیان رباعی
هم ضرور افتاد و آن بست و چهار وزن گفته اند و رباعی از مخترعات اهل عجم است به بحر هزج اختصاص دارد
و زحافات آن هشت اند خرم خرب قبض کف هتم جب بتر تشعیث زلل و فروع آن مفعولن اخرم مفعول بضم
لام اخرب مفاعلن مقبوض مفاعیل بضم لام مکفوف فعل بسکون لام مجبوب فعول بوقف لام اهتم
فع ابتر فاع ازل فاعلن اشتر و ازین چهارده شجره ساخته اند یکی شجره اخرم و دیگری شجره اخرب و قاعده
اخراج اوزان دوازده دوازده درین مصرع ضبط است سبب سبب سبب و تدی و تد است





وازاجتماع این اوزان رباعی ناموزون نمی شود و سوای این اوزان مقرره رباعی
در اوزان دیگر که در ان مثنوی و قصیده و غزل گویند گفتن رباعی درست نیست و قصیده
و غزل اگر خواهند در وزن رباعی گویند درست است و هفت وزن برای مثنوی
مقرر اند در دیگر اوزان مثنوی نمی گویند و عروضیان عجم سوای بحور نوزده
گانه چند بحور دیگر بر آورده اند مگر خالی از التباس نیست لهذا ابیاتشان نداد
مگر نام آنها مع ارکان اصلی در یک خانه نوشته شد و جمله مسدس اند فقط

بحر جدید	مفاعیلن فاعلاتن فاعلاتن	بحر کبیر	مفعولات مفعولات مستفعلن
بحر بدیل	مستفع لن مستفع لن فاعلاتن	بحر قلیب	فاع لاتن فاع لاتن مفاعیلن
بحر حمید	مفعولات مستفعلن مفعولات	بحر صغیر	مستفعلن فاع لاتن مستفعلن
بحر اصم	فاع لاتن مفاعیلن فاع لاتن	بحر سلیم	مستفعلن مفعولات مفعولات
بحر حمیم	فاع لاتن مستفعلن مستفعلن ۲		

